

انگشتن را حق نسبت بدان منع فرمود بود و هر وقت صبر کفایت میکند در فخر آن مظلوم که بچین فتنی مبتلا شد که نشاء علو در درجا او کردید ایها
التاسرنا شدکم بالله هل تعلمون انکم کبیرتم الی اری و خدعتوه ایگروه مرد شایسته سوگند میدهم ایامیدانید که شما نوشینید یک من را بختیار او کردید
و شما عجل میشوید با وصیت نمودید بعد با آن مظلوم مقابله نمودید بختیار او را و دلیل کردید بر او ای هلاکت باد بر شما با بختیار او بر آنچه میباید
نمودید بدانکه بجهت خود اختیار نمودید یا با کلام چنین نظر میکنید بفرموده خدا در فردا بیاور و وقتی که آنحضرت بشما فرماید که عترت مرا کشید و بر تو
مردید بدید پس شما از آن من نپسیدید و ای میگوید چون ان اما علیل کلا خود باین تقارن سائید فارقت صوزالتاسر من کل ناحیه و بقول بعضی
لبعض ما کم و ما تعلمون پس هر طرفه صلا هم درم بگروه بلند شد بگروه میکشند هلاکت بدید خیرندارید پس آنحضرت فرمود خدا آنکه کسی با که نصیب
قبول کند وصیتت محافظت نماید حق خدا رسول و اهل بیت او زیرا که ما را در نبدیع سالتاسر محض سالتاسر فقالوا یا جعیم نحن کلنا یا رسول
الله ما معو مطیعون یعنی بر جماعتی شایسته اند بدان رسول الله ما هم سخن تو را ایستونیم نور اطاعت مینماییم و محافظت تو میستایم و خواهان
خدا تو میستایم و از تو امر میستایم پس اینها ما را با خود رحمت الله بدستی که ما خدا میکنیم با کسی که چنگ کند با تو و صلیم با هر که بانود مقاصح
و ما البتة میگیریم بر بد او و بر او از هر که ظلم نمود است تو را و ما را اینحضرت فرمود هبها هبها ایگروه خدا را و مکارا یا ایها عجمی اهدا من چنانکند که
باید انم کردید بجهت خود و نداسما آنها که فتوح احما مانند ملته فی است در روز بدید من اهل بیت او کشته شد و هنوز فراموش ننمودم مصیبت
رسو خدا و مصیبتی که بر او افتاد و هنوز تلخی صیبت بدید بر او در آن در کام طست الشایسته ایستاد در سینه من مشغول و از شما سوال میکنم که نه با ما
باشید نه بر ما بعد شایسته ایستاد با آنکه فرمود بجهت نصیب ز کشته شد پس اینها که بدی بختیار او را و او را و او را کشید ای هلاکت
شاد نشوید بمصیبتی که بر حشر او شد بدانیکه این نصیب از همه اینها غلبه تر است جان من قد کسی یاد که او را در کنار شرفان کشید و حق
قالوا انما جعیم است بر فرموده یمنانکم و اسرار فراموش اندا و لا علینا یعنی میستایم ما از شما سر بر سر یا در نماید ما را و با ما دشمنی کنید و این
انحضرت بر او متعجب در زمانیکه استیلا میبود فرمود ایها الناس هر سکویند که فکری را بختیار است هر کلائی که در اندک خدا باشد بر او دست
کراوی است است اقوامی را نسبت بدان ایستاد سوگند که ما عترت رسول خدا میستایم پس شما اگر ای او را از این بختیار خودم از آنکه جگد سوگند
در بالا بنبر فرمود عیال کنید بر در عترت و اهل بیت پس هر که محافظت نماید بر حضرت خدا او را محافظت نماید کسی که از آن نماید او را بر او با لعنت خدا
بخدا سوگند که ما اهل بیت میستایم که پاک کردید خدا ما را از هر چیزی فواخر ظاهره و باطنه و بخدا سوگند که ما اهل بیت هستیم که ختم اختیار
نمودیم بجهت ما اثر او را و لذا نذر از او را دور کردید است مؤلف گوید که اگر کسی ناظماند باین خطب عبارتانی که صارت شد است از زبان
اسیر دختر ند سیکر و پیمان و علیل با آنکه فرمود شاهد نمودن فرما منور نیزها و فرمود تمام شایسته او بر هتکی ایشان حضور دشمنان را نه
معلو او میگردد که ایشان در چه مرتبه از کمان در چه رجه از فرمود بخداوند متعال بودند ای مان از پیشتر آنها گویند که با وجود ملاحظه نمودن این
احوال چگونه خود را محافظت نمودند و خواند دشمنان را از پیشند بالرحمال بخداوند متعال و تمسک ما نحن و در دلمن و نصن بالسیاحر و نسبت
ایا لها وجد زکایند که ما دیدن انابه بنسند که بر دشمنان مصطفی است و در دل بر حضرت ایشان از در دیده اند و ایشان از او سنی نمیشد
دشمنان با ایشان منازعه مینمایند تا زیانه برایشان مینماید بر بدان و اجل ایشان شام میدهند الطواصر کالبدر طواصر تحت الحجاب
شاعها موقود اصبح من بعد الحجاب سوا فری السفر بعلوانور من کوران زمان ظاهره مانند ماه درخشان بود که در تحت حجاب بر ستون
نور خورشید بودند و ایشان را بعد از حجاب بر نشینی بر نشینی زد در بیابانها و مشرف مینمایند نور ایشان بلند میبود بر هر تیره و نازی
فی الامضا ما بین الورد و لبوتها جبر هتاعیند ایشان از در بلاد هاد میآیند میگردانند جبهت بر هتایه بر ایشان نمودند که هر
نحو که خواهد شتر ایشان را بر اند و شیخ مفید علیه السلام در کتاب شاد و اینک است که آنمعه بدینا و از آن فرمود شد در دار الاماز نشند
از ن عباد که هر که خواهد داخل شود از راه زیاد نکر است که هیچکس نرود این عمل که تو شد کرده پس انم در دعا امر نمود بلخصه سعد
سید الشهداء و معی روح العالمین فلما جوسر هارا بد کوشک این با در سائیدند و از نیزها فرود میارند از بعضی ثفاة مقولست که گفت من
نزدیک سر منو حضرت امالمحبین بودم ملاحظه نمودم دید که لب عبال انحضرت همچنین کوشش فرما داشته شستند که این ابر را ندرت مینمود
ولا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون یعنی البتة کما نکیند که خداوند عالم خالق است از آنچه بعمل میارند تم کاران پس انم نور را بر او
صلوات را مالی در میاطت طار که گذاشتند در پیش روی نامعوی بر نیز نهادند پس جبهت بدینا بر او مفید را شایسته مقولست الورد نظری
کرد و تبتم منمواه و او بلا و امصیبا و چو در دست بدان ملک عالمی بود و با چو در دست انما با یفرز ندید عالمی از غیر و بر بار بد خود می گفت
لقد اسرع السیبلت یا اباعبد الله یعنی هر چه نور در یافت یا اباعبد الله پس شخصی از خصم با کس چون این پیشتر ملاحظه نمودی که گفت
دایت رسول الله ظلم چیست وضع یعنی ساکنش بدستی که مردید رسول خدا را که همکند موضعی که توجو میری انکاف از هر یوم یوم بد یعنی
امر و در عوض روز بد است یعنی بد را انحضرت امیر المؤمنین روز بد را بسیار از کفار مشایخ میآید و به فرشتا امر و از فرزندان او
انعام کشید و کفر باطنی خور ظاهر نمودم انم مالک میگوید من را انحضرت حاضر بودم که انم معوی بود که در دست دارد زبان معنی است انما عالمی

نیزند میگویند که آن حشر یعنی حسین خوش آمد آید بود است چون اینجا نماز مشاهده نمودم گفتم والله لا سؤنک لقد آیت رسول الله
یقبل موضع قضیبك من وجهه یعنی آگاه باشید بخدا سوگند کنم بریم البته تو را بد بشخصی که دیدم رسول خدا میبوسید زده این سرور
موضع خوب بود و سغد معارضه سهل نقل نمودند که ما در آن مجلس حاضر بودیم که آن ملعون خود میزد یعنی میان آن ملعون و او چشم خوب بین آن
معصوم را خوب از برها معجزه آید و عالمیاد بر سر او پیشتر از جگر رسانید که ابوالفاسم میگوید که هرگز ندیدم تو را منظر با آنکه هرگز
اورند بر ما شد از زمانیکه سران امام سعید زود این باد پدید بود و انشای منور را میخواند و بر زبان او شاد و نیک از قم میگوید که
مردی پیش از اصحاب رسول خدا بود در مکه ان بدیبا نشسته بود چون از پیشتر از آن ملک بی آدم دیدم از آن خسته تر که اندر وجود خورشید است
ان بر کزله محبوبه میزد با نردود نشانی که رفیع قضیبك عن هاتین انقضین فوالله لئن لا الله غیره لقد آیت شفیة رسول الله علیه و آله
لا اخصیه بقباها یعنی برادر جوخو را از این لب بباک بردار که قسم بخدا و ند که بنیت و بوی حق غیر از او که دیدم مرث حدیث که غنیونم
احصاء نمود و از حضرت شایسته را بر این است که میبوسید آنها را تا آنجا که بعد از آن در صدر او بر یکدیگر میبلند که آن ملعون بر ما نبرد گفت
الله عز و جل اتکلی فی حق الله لولا انک شیخ فخرت ذمبت عفتك نصیرة عنفك یعنی خدا دخیم تو را بیکرانا با تو که میبایستی از این فتنه خلا که
نیکو که تو پیشتر هستی که خرافه روز در بافته است عمل تو رفت است هر آنچه تو را کردن میبوسید پس از آن که از نزد انست یکد برخواست و بر زبان
بدیدیم بی دم خطا بود اینها الناس شما بعد از آن مردان جمله بندگانشو امید بود که کشید فرزند عالمه ز هر دو برخواست امیر فرمود پس برخواست
و اینجاست سوگند که البته بقیل خواهد آورد آخیا و مطیع خود خواهد نمود اگر شمار این روی باد از کسی که راضی شود بملکه و عار بعد فرمود ای
پسر یا مدعی بجهت تو نقل تمام که کران تر باشد بر تو از آنجایی که شنیدگد آیت رسول الله فعل حسا علی فحده الیه فی الحسب علی الیسر لغو
دیدم رسول خدا را که نشانی بود حضرت اما حسن را بر او از خود و حضرت اما حسین را بر او از خود و تو وضع بد علی با فوخمها و قال اللهم انی
استو عک یا ما و صالح المؤمنین یعنی پس حضرت شایسته است خود را بر او با فوخم ایشان گذاشت و مراد از با فوخم موضع زانجو مقدس طفل است
که در او اهل فضولیت نرم است و گفت خداوند من بود چه امانت میکند از تو این و بر کوار را با صالح مؤمنین یعنی برادر کوار ایشان
امیر المؤمنین پس چگونه خواهد بود اما نزد رسول خدا نزد تو اسپر با دایه شایسته اینکار را با نیمه نام رسانید و در راهانهای آن پند
بسر اما شایسته فکر منموم از عالم بود با آنمطو بقیعت منموم که سر مقدسی که در دل او شوق او مانند دراک شایسته اکل است چه او را
ایشان از طبیعت بدان اندر در آن مخلوق است و با نسیب است که بقدر شنو است و قار بکللام و اما فله او جانست که خصم همه مخلوقها خود را مطیع
فرمان ایشان نمود است که ناگاه نظر کرد بر مهاب بر حد هشام بخدا افناد که فطرت است از دیده ام در آن کرد و عقلم معنی مخلوقها با حلال
الله را فرمید آنچه در انداز راحت بر انداز نیست که شایسته میبکند که چون سر منو مطهر انظو نزد این با میبوسم گذاشتند کافه
معلومه در آن مکان حاضر بود با بر باد بلینیا گفت تم وضع قدم علی قم عددك یعنی بر خیز و بکند از دم خود را برد هاند منموم خود پس آن
ولد از نای پیشتر بر خوست قدم نامیا که خود را برده ها انشا ایجاها پس انم دور ام متوجه یکم کرد یک گفت کیفی یعنی چگونه
می بینی این عمل افضل است و الله واضع حاجت ضعف قدمك یلکفت بخدا سوگند که دیدم رسول خدا را که گذاشت تمامیا خود را
در موضعی که توفد خورا گذاشته و متجمل شد این نوع از اینها منشا افاضه و لایمه طلقه اش را الهیه میبوسد که با بلینیا تحمل از انداز نمک
مقر و نیمی مرسلی نه مومن متجمل با نیست از جمله پیغمبر اولوالعزم که الله که بحجرا نفل افاد او را با با و جو منکشف شدت بلا غضب بر فاد
و فضائلیه و را خوانند خاندان و او را بر زمین فرورد با و جو اینکه زمین فطرت احتعم بقرا او نمود و او اما انظو با و جو این از پها و امانها
نفر نزع با و جو اینکه همه اشیا با مر قادر یکبار درها او بود پس بخیر از پها نانه نشانی است نشا شدمشا طهر کمال الی الی با و شو شقا و
دشمنان ایشان خواهد بود و منشا از یاد سوش فالید و منشا و شیعا و جی بالبد کان ایشان که منموم خانست خوا شد الشیعه کردن کباب دید
ان بر اینها شمش ملک و نکر دید شفاوت فلینا شای از تکلم بالایینی سنا که بر کرد بدین مسمع باش حدیثی که اگر قلبت از سناست
باشد هر انید از کباب دید ان بر انجوه شد وظهور سغان اقبل افان و شفاوت ابنا شفاوت و نقابکما خواهد میدا نحدث جانکد الو
راحت بر انداز نیست که حساب بر قدا از مقل عید القبر و ان نقل نمود است که چون سر منو از اما منظوراد پیشتر از این باد میبوسد از نزد چون انص
منور اشرف الدان زقا برید بو بعضی از پوست و کوشک او میگوید پس نظر خیفک بعد عنابران بو موشک و ایخه افاد پس انشای سر منو
بجای که قوره یعنی پوست و کوشک را قطع نماوس را مکدران قفوه و اخرج الغادید و تجاعه ماخوله من الک یعنی پس اینجا بدی که اسم او
بروایه است محقق عمر جارت بود انکوشه های که در میباخت و صفی حلق بر بد تجاع سر منو را بر آورد و درها اشیا است سما انجم خشک کرد
و بر روی آنکه بر اندسته ها انقاد و انرا تمام نمود و این یادش بر بعد از تقویر اسر نمود که بر نمودند انسر با کرا از مشک و کافور و غیره بر حص
محرومی بر دایه تر قدا از جا برخواست و بازن یا شمر گفت ایها الامیر فو بارز و بخور سبک است با نسیب نهج ما القیت منه یعنی پس این
کوشه ها و از اینها که حجاب از این سر منو برید و بر آورد فقال ما صنع بر سر از یاد عمر جارت بر کف بخوی حکمتی قال او ادب یعنی بنوا هم

افراد فنی نام بر این نامتو گفتند که یعنی برادران ما را فحش میفرستند و جمله ای باره یعنی جمع نمودن برادریها را بر جاسته خود و بدینجا خود
و غسل و کف و کینه و در نه داره یعنی آنها را غسل دادند و کف کردند و در نه نمودند در خانه خود از جمله خضا مجلس نهم یعنی با بر و این
که بر این قس بر عباد بود انقی بقیس گفت چه میگوئید در باره من حسین قیس گفت در روز قیامت جد بگذرد مادر او میانیکه کس حق او شفاعت میکند
در پدر و مادر تو نیز شفاعت میکند پس نامتو در غصه شکله فیس از مجلس بیرون کرد و منقول است که پس بیداد بلیقا سر منو انمظلم بر ابرو خود
نماید که قطره خوله از آنسور بر فبا او چیکه قبا و جبر را و از آن دوران در اسوراخ نمود و در زین غابشد انسوراخ دوران وی تمام و هر چند بجای
نمودند صحت نیافت و از زخم خبیثش فن عظمی ظاهر شد چنانچه هیچ شامه را طافه نشیندان نبود و پوسنده نافر مشک بر ان موضع ثبت بود و یاد
از آنچه کردن بر مشک غالب بود و بهمن در مبتلا بود تا چه تمام اصل کردید ابر قیس مالک اشتر در میان کشکان و در اینها غله و نشانه ساخت کف
الماء الاصل در در بطرف افای صفاست یعنی مثل آنقدر مانند قطره آب بارانست که صدقه ما داخل شود و در این غلطان کرد و چون شکام افش
داخل کرد در زهر میکرد و آنچه علق بان حضرت دارد نور است بر مؤمنین و ناراست کافرون و شفاست مسلمین عذابست و ظالمین مشا خود
انحضرت چو با بایان عجب مستعده میرز د باعث شفا میگردد چنانچه شینک سابقا ان حکایه دختر بود چون بران ابن باد میرز در مرض میگردد
چنانکه الاصل کرد شد هم چنین است بر حضرت چو شفا میجوید باعث شفا از ایشانست از هر در که چونند شفا میجوید باعث مرض میگردد
چنانکه موشی عیسی که از افار رها رود زنده مقدسه بقصد است نه از اسفنا که در همه اعضا بدن میجوید و اصل کردید هم چنین است که
انحضرت چون کله حسین را شعیب امینو نسا انهم را بلک کف و صب میجوید و سابقا مذکور نمودیم در جلد مفصل در ظهور صاحب الامر که انچه
فهرست برای مؤمنین چه مقدار نتمه عذابست یا معاندان خداوند عالم که کلام خود میفرماید و منزل من القرآن ما هو شفاء و دهره المؤمنین و لا
یزید الظالمین الا خسارا یعنی در دین میفرمایم از قرآن چیزی که شفا و رحمت سازد بر مؤمنین و زایا میکند ان نسبت الظالمین که خنثات و زیان دار کله
استند ان فضله در پیش که بر سب از حضرت شافق از قول خداوند عالمست یقین غیر هذا اولیاه و فرموده فالوالد علیا یعنی منافقین کنند بر همه
یا اثر آن بر امامان با اید که در ان نباشد چیزی بکه ما با نراضی نیستیم از اولیاه امیر المؤمنین علی علیه السلام یا اینکه بدل تا این پدر که منفصل است و لایه او با اید بگری و
با اید با بر نیت از بر این که بدل تمام از از پیشتر خود تابع بنشوم مگر انچه بر آنکه من فرشته است بگوشی که من متبرسم که اگر معصیت تمام برورد بار
خود را با اینکه بدل تمام امیر المؤمنین را بغیر از عذاب و عطا و ایضا در کافی از جبار از امیر المؤمنین مرید است که فرمودند در خطبه که در ان خطبه در صف
ابو بکر منم ذکر انچه اینک ابو بکر از انکه شد منم راه خو انچه اینک از او میل منم هم ایمان انچه اینک با تکا فر شد منم قران انچه اینک ابو بکر او را
نوک نمود و در نصیر قران حضرت ابی جعفر فرود است فرموده و قلنا ان سبعا من الملائکة من هم ولد الولد و الفرائض اعظم علی ایضا است که نصیر
فرمود قران عظیم با امیر المؤمنین پس ظاهر شد که این کواران شفا و رحمت میباشد بر ان مؤمنان و در غیر عذاب میباشد بر ان ظالمان معذرت دم اید
از نصیر سینه که از اهاننها و ادبها اینک از پس منم صادر کردید نسبت بر متور انچه اینک حجابی در جوشم از نور سر انکلام الله نامق که دنیا و شوا
در مجلس انچه انامق و ملاحظه نمود انچه مقدس فرود اهل بیت خود در ان مجلس عام و مکال ان انشا با اولاد از با بد کلام خود شوم و چگونه شوم و عا
انکه این با اولاد از انچه ادبها هائی که توانست بر مقدس حجاب سید الشهدا زانند و ما کیفیت اهل بیت شو انام در مجلس عام ان اولاد از نای
تاجر جابان بطریق است من غیر از اولاد انها ایشان طعنها و یقاعها یعنی کینه خیر کند طایفه زهرا که در خان او را میگردد تند در حضور طاعتها و با عبا
یا قاطم الزهراء و اولادها اسرا کند عداتها با طم الزهراء بر خور و در برابر اسیر خود که کینه بند و دام دگت دشمنان افتاد اند انچه اینک خداوند
خو فخری نام هیچ عزیز را ذلیل نگرداند و هیچ شریف قوی را بد را نازل نوم گرفتار نماید یا بر سر مقدس طهر سید الشهدا که دنیا و شوا و فرمود
بود چه ارد شد و رفتی که انسور در مجلس ملو از خواص و عا این با در پیش رویان بدتران نمود و شله زهر که از رقیب ندها اهل بیت کفره
خود را ملاحظه نمود که وارد مجلس نمود و در میان خواص عا کردید و بر سید سجاد چه حاضر کردید و رفتی که انچه او را در مجلسان بد دنیا کرد
و سر و پادشاه خود را در نزد ان اولاد از نادید خالیه که انمقو بد کردار جاشند هر ما میگردد بر زینب تا لان و ام کلثوم کربان و در خراش بر
زوجه مطهره ان امامین چه کفایت حاصل کردید بکه با نخبه و مشوکی در انشا در قدام الازمان انان بود خود ابان برهنگی و بیچارگی در چنین
عظا ملاحظه نمودن یا چه شایسته و محبتا بکفر الزمان خو اهدا غرض شد و رفتی که این حال و اوضاع کیفی از اید بد بصیر خود تصور فرماید
و غیر از عیاد در نظر در آوردند انچه از اخبار بکه حضرت نقل میتمام از انهم نظر خود در آوردند مانند حضور و مشاهد فرمایند با انچه ان اسرا اهل بیت
اطهار اخوا سند که داخل مجلس انخرجل اش از این یاد عدا نماید و بر و انچه اینک انعلیل پمارا وارد انجلس نغمه نمودند با نوضوح که خو
از یک مبارکس مبرحبت ان نصیر محم را مقید نمود بودند و ان باعث ایجاد عالم را در مقابل ان شک بجام بر پادشاه ای ان الشیخه البیضا
انچه این سید سجاد با اولاد از نای دنیا فرموده باین یاد سنفق نفقون و نسال و نسلون و ای جو انزدون علی جلدنا و هو خصم کم یوم القیامه
ابلیس را زد و دانست که در روز قیامت ما را با انیم از ما سوال نمایند و از شما سوال یا چه در جواب محم مصلحتی خواهید کف و عا اینکه انچه
دشمن شما خواهد بود پس از اعا عبا بر و انچه از ما سوال افکر دو در اقرین رنج و غم فاطمه زهرا علیا ان نیت در مجلس از اید که از اعلی

وادی خواص علوم طائفه عربیها و نوکرید زان و خواهران و دختران سید الشهدا در عقب او بودند و هی منکره و علیها اذیل باهما
دارد یعنی آنقدر چنانست که خوردن کسی در آنست که پسرین جانشها خود را پوشیدند و محفل است که آنقدره مخصوص ذات بها با شما
کنند که از او پوشیدند و زبر که لباسها بکنوی و در اشیا بغاه برده بودند پس آنقدره میجو مجلس علم ملاحظه فرمود بکسی التفات فرمود و در کمال
اضطراب انقلاب یاد کباب وانه کردید در زلفه قصر انولدا را نداشتند و رسید کینان آنقدره دور انظهور اگر فکند هی تخفی بنان لفتان و عیها
بکم المان فاعیها اخذ منها و امصیبنا یعنی آن قرین ریح و غیب و اینه منجی خود را از خوف ناخبراد در میان زان بنها می نمود و در هر چه خود را
با سبزه خود پیشو بندد بر که مفضله منور او انقوم بر سر بغاوه بر بودند پس این با د کج نهار و ایترا شاد جو انبر کوی و فار و عد
التفا و وساختار از اساله احمد مختار و نور چشم جید کرد و یاره جکر فاطمه داغدا مشاهده نمود پس سید هدی انی اتحادن مجلس ناخبره معما
نشاها یعنی کینان زینکه سر خود را از سو شرب خود بر رافکند رفت در ناحیه قصر نشست و کینان او در خد او پیشا آنقدره عالمیه اجواب ان ای با
ندار باز در سینه دویم انما عوا از اسم آنقدره بر سید پسر بعضی از کینان بعضی سید زان در جوا ان تک عالمیه کف هذان بنیبت فاطمه بنت سو
الله یعنی آنقدره زینت خرافه دختر سوختا پس استحقاق چون فهد آنقدره زینت خرفی غیر اخر از زانست بر و ایترا به مخف متوجه
نخاره در وجهی کردید عرض نمود و جود کینان یعنی بر زینت خود جود محم مصطفی سوکت میدهم با من سخن بگو چو آنقدره انسوکت در ازان پیشو
شنید بر خو پیشو فرمود ما نریدمتی یا عدا لله و عدا لله و عدا لله فدا فضحنا این الا نام یعنی منجوها از من اید شمن خدار سو او بنجی که ما را
مضض و رسوا نمود در میا خلا و و هنک حره ما را نمود در میا خلا و پس انهم بد نیا و ایترا شاد زان بریده خود کف الحمد لله الله
فضحکم و فداکم و اکتب حد ستم یعنی خمد مر خداوند بر که فضیح و شمار او شمار ابقل و دروغ کرد ایند حدیها ایشا را چون اغلیا
جنا اینکامان صوا آنقدره ایشا را شنید غیبت سدا لاهشتر محوش مان مانند جید گزار و انم خرف کوی با کار فرمود الحمد لله الله اگر ما بنیبت
و ظهر نامن الرجب انما یفضح الفاسق و یکذب الفاجر و هو غیرنا و الحمد لله یعنی خمد مر خداوند بر اسراست که کرامی داشتار این غیر خود محم مصطفی
و پاک و پاکیزه کرد ایند ما را بحکم ایشا را بر بد لید صبت عنکم الرجب اهل البیت بطهر که تطهر از هر چه و شک و تک و مضض نمیشو مکر فاسق
و دروغ نمیکو بد مکر فاجر غیر ما بنیبت یعنی شما بنیبتید نه ما حمد میکنم خدار که شمار اینا فاسق و فاجر نمود و ما را چنین پاک و پاکیزه فرمود
پس انولدا را بنیبتی همین سوال و جوا اکفان نمود بر و ایترا هور زان بریده غیر عوطو خود دیند خدرا منطو و عرض نمود کیف این صنع الله بنیبت
و اهل بیت یعنی چگونه یک صنع خود را نسبت بر درت و اهل بیت یعنی یک که خدا ایشا را چگونه شهید کرد و ذلیل کرد ای شعیبان امانان
شمانه دشمنان پس آنقدره در جواب امر فرمود ما این الا جمیل اهولا قوم کینان الله علیهم القتل فی زواله مضضهم و سبیح بید و بنیبت
فتحاح و خاصم فانظر الی القبل فبیتک ما تک با بن شریا یعنی من ندید مکر بنکی دانید که شهیدا اشخاصی بودند که در روز اول بیجه سغانیکه دان
بر ایشا مقلد شده بودند و الحال که مکاتنهها خود را میدند و زود باشد که مشتم حقیقی جمع نماید در میان او ایشا و پاکیزه مکر فاجر نماید
پس نظر نما که در آن روز ظفر با کدام یک از شما میباید و مادر بنیبتی نشید پس چون اولدا از انیکارا من از اسلبه غیر الا نام شنید
غضب شد کوی با قصد نمود کشتن آنقدره را و عروایی حکم قتل او کرد چو نشر بن حریب بر و ایترا شاد ایشا را زان بد نیا مشاهده نمود بان
ماده نشر کف ایشا الامیرها اسرا و المرأة لا یؤخذ شی من منطقه او لام نذ علی خطایها یعنی امیر آنقدره از جمله زنانست و از زان او
نمیشو چیزی از کلمات ایشا و طاعت نمیشوند از خطایها پس از بد لید بر کینه با آنقدره میفرمید کف قد شفی الله نفسی من طاعتک و العشا
من اهل بیت یعنی خدا نفس را شفا داد از براد طاعتی تو و متمرده اهل بیت و جوی آنقدره طغیان انما عوا و اینکلام ناصوا از انم و د شنید
بکره در آمد فرمود لعی لقد قتل کله و ایزت اهل و قطع فرعی و احببت اهل فان یسک هذا فقد اشقیبت یعنی ما آنقدره سوکت که
بز کاتر کشتی و اهل بیت را در نظر ناخبر ما ظاهر نمود و فرع بر افطع نمود و ریشه من از بیج کنگد اگر این باعث شفای تو شد پس شفا یافتی
انما عوا کف این زن زینت استماع یعنی از فصاحت خود کلاما بغوا و التبع فایله و امیر ما یله و بجانقوم قسم کردید شرد شجاع و شاعر بود
آنقدره فرمود زبا استماع بودن چکار و کن خرد بود که از نسیم بر آمد از زانم جای کرد بد چون ان امام عبا حضرت سید سجا بر و ایترا بنیبت
مکالمات ان پلیتک نسبت با مسو عالمیه ایشا زینت شنید از غیبت بر خو بنیبتی که منو انکافر عیند کردید فرمود الی کف تمک عمق برین
یعنی ما را بر فاطمه الله بیدک و جلیک یعنی ناخبره هنک میما حره مراد میا اشخاصی که بعضی او را بنیبتا و بعضی بنیبتا خدا قطع کند
و با آنها تو را پس انما عوا و ارت زود شد از بر و ایشا منو طم ما عبا کردید کف من انت یعنی تو کینان آنقدره فرمود منم علی بن الحسین نابعین کف
الیس قد قتل الله علی بن الحسین یعنی ما خدا علی بن الحسین را کشت آنقدره فرمود کان لی اخی یعنی علیا فثله رجا لک یعنی برادری نام اسلام علی
بود لشکر تو او را کشتند ایشا کف بل الله قله یعنی بلکه خدا او را کشت حضرت فرمود و الله بنو الی انفس خبر و متها یعنی جانشها را حقتم فخر من اهل
در زانما و پس انما عوا زینت غضب شد و کف بک الجرف الجوا و فیک بفتة الرد علی از هبوطا صبر و اخضر یعنی ایان و جوا براد و در قوت
با یفتک بر مرد نمائی بر بد و را کردن برینا چون زینت سر کردن و انهم سید و انیکارا مر ایشا نسبت با انان و پاکیزه براد فرمود بان

مجاہدین

في الفور از جاستر نمود و ان بر کتبه معبودان بر کتف و انعليله فرمود يا بن ياد حبيک ما لنا بغيبه من نور الخوايا نکه
از ما بختی و اعنته یعنی مظلومه شمع ما خود ابا کردن ان بهما بر او و او را در بخت کشید فرمود والله افارق قلبه فان قلبه من صلبی مجلد کند
که دست او در بخوام داشت اگر او را کسی پس از بنوا و بکش پس بر او ایضاً ضعف ان شخص مامو با پیش ما و ان غلبه بخورد اگر و کشید علیاً جفا
و نیباً بحال بخ و غلبه بمقر به را نگاه داشت و از دست کشید و ان غلبه بخورد و کفا کثر ظلمت نور واقع شد بود که تاگاه انم بود در تمام ان
بهر رسول الله و نواده و له الله و فرزند نبی الله را از دست بخور چشم مجلد مصطفی و خوشحال قبا علی من رضی و یاره جگره طاهره و هر دو در دل
حسن بخوبی و قهر رخ و غلبه بخوانید که کشید و ان مظلومه دوران و مسم دیده جفا غلبه نمود چون بخنداره چاره از جفا طریف شرحی منسباً
بخیز کردین که چاره هم در در شاجان نیافت و صکاو انکلا از جگر بر بر او در و چو این یاد عیند صد و انکاره انم کرد و شنید انصک او را بر او
از سنک سخن تر اثر نمود پس ان بدینها بر او ان شاد عشق را بخنداره و سید سخا اثر نمود پس متوجه حاضر ان کردید کف عجباً اللهم و الله انی
لاظها و رتة فلانها مع عجب چیز پس در هم مجلد سو کند که کما انست که انم کرد و دست دارد که من او را با علی الحسین بکشم دعوتی از الما به یعنی او را
و انکار بدین بهار با حال خود زبر که مینم که کفایه میکند و ان همان ناخوشی و ضعف ناوانیکه بر او را دانماست چون سید سخا کما انان بدینها
شنید بر او به ما شور و بهر خود نمود فرمود اسکی با عجم حتی کما یعنی ابغیر ساکن باش تا با بر ابغیر سخن گویم پس ما عباد و نمود با بر یاد فرمود با نقل
تمت فی یاز با ما علی ان القتل ان عاده و کرماننا الشهاده یعنی یا بر انکشته شد میراث ای چیز یاد مکر نمید که کشته شد عادت ما است
و شهید شد در راه خدا که امر ما پس ان نور دیده اختیار بر او بهار انوار با نابعین ستم کار فرمود ان بدینک بین هؤلاء الناس ارحم قدر من معین
بود یعنی یعنی کرد در میان او و ان با در همی است پس بفرست با ایشان انکسی را که برساند ایشان را و او را خود پس گوید ان اولاد ان را بر او در حیا نمود و کشته
انست یعنی تر خواهی ایشان را و او را سائید حقیق دفع نمودن ان پدید امام سعید او بر او ایضاً ضعف انتم کار عیند متوجه تا انکر دید بر سید کما
پس انما ام کلثوم بیبا شیدا بخنداره معمود جواب انمشو بپدید اناد پس بر شبر دهم شوق انو با از ام کلثوم اعراض فرمود چو ان عیند طلوع بر اند
پس انظر د الی کف سا لک بالله و بحق جدک رسول الله کانی یعنی نور انجد او رسول سو کند میدم که با من سخن بگو پس انمطلوه در زمان رو با
ستم کرد و انم و فرمودها انایا علی و الله و ای شی تر بد یعنی کاه باش منم ام کلثوم بد شمر چند چهره معنوی نکتاب مفسر میسختی نران ابد
بر بان بر بله خود نقد کنیم و کنه جلد کم و فضیلت کم الله و مکنی منم یعنی دروغ گفتید که ما امام زمانم دروغ جد شما که شما امام بیبا شیدا و حضرت شما
مفوض نمود و مرا مسلط کرد بر شما یعنی شهید شما دلیل است بر کذب دعوات انم و نمید که رسید بر شبر شهادت انرا جمله سعادت امام است
انمطلوه در در جوا انظار غدار فرمود بان الذی انما یفصح الفاسق المکذِب المذنب ان اولی بالکذب الفسق و النفاق یعنی بولد الزنا
مفوض نمیشو مگر فاسق و دروغ نمیکو بد مکرمتی او نوسر او از بری بلوغ و فسق و نفاق از هر کسی پس انمشو از جوا ام کلثوم شرح نمود و نمید
و گفت انست الی النار اسفین قلب منم یعنی اگر باشم درم که شفا دادم فلان خود را از کشتن شما پس انمطلوه فرمود یا و بک بان الذی لهدایت
الارض من دم اهل البیت یعنی وای بولد الزنا بخوفی که ستر نمود زهره را از خو اهل بیت سو لختد پس انمشو گفت ابنت الشیخه نقد
اشبهت بالذلوله ان امرأه لضریر عینک یعنی با داری از هر چیز مگر صفر شیخه را و تو شایست داری بدت علی انمطلوه انروزن
نمیبود هر انبه کردنت میردم باری بولد الزنا انمطلوه امانی که از دستش را مد نسبت با اهل بیت اظهار گونا می نکرد انمطلوه انروزن نمود
از خوف خلق و چهر از خوف غضب خالق حتی بعضی از حضرات مجلس ان بی ادب بر او تر منم مذکور نمود که چو انلعین مردود امانتها نکه نسبت با انمطلوه
معبود مرتکب کردید تاگاه انست از قصر بر آمد با نابعین محمد نمود و نزدیک بود که انمطلوه را بسوزاند و جفا را از لوث وجودش پاک کرد و ان پس ان
غدار عیند که بخت داخل از بعضی خانه خود کردید اما مدخل بق را انمطلوه خالق از حد و احصایه نیست حتی بر او به از سعد رطبات که
مادرش مرجا بانطاعی بکانه گفت یا حدیقت ان رسول الله و الله لا نری الخیة ابد الخیة کشته فرزند سو لختد او انجد سو کند که روی عینت
نخواهی دید با بک ابی الله ظالمین ان بز کو اران بخلد در اسفل در کات بهر انخواهند بود و بخت نیافتند مؤمنان بلکه بفران مکرر سبب تو سئل
بایشان شاعرین میفرماید انمطلوه با ما هم اهی التیم ان بر بر واری و فهم انما غیره یعنی سبب اسما و منور ایشان ندم نمود عینت بهر انمطلوه
یومئذ و بسبب اسما ایشان انمطلوه کور و مادر در از ان عدله و ایات موسی المسع منم صدقها فلوله هم انمطلوه یعنی ابنت انمطلوه
موسی علی نبیا و علیها سبب ایشان بود و اگر تو سئل با شما منور ایشان نیست عینت که ان ای بیبار در هم جعلوا و او در هم با عول الله بل انهم
بحکم النیابة و حکم جماعه الرسل کلام کان جمیع الرسل من بعض الرسل انمطلوه من بعد دم عن السخر ان سائتم للخلیفة ما عنهم اسعنی
بما الی بل الرسل فهم یکن جن علی و جعل معنی ان شعنا انست که در کاب کز که ایکی در ایشان از حضرت صادق که ان را بهر انمطلوه و اذا خذ الله
میشاق النبیین لما انتم من کاتب حکم انمطلوه رسول مصدق انمطلوه انمطلوه بر یعنی با رسول الله و انمطلوه بر یعنی امیر المؤمنین بعد
و لم یقل الله نبیا و لا رسولا الا و اخذ علیه الیاف لحد بالنبوة و لعن الی امامه یعنی خدا پیغمبر و رسول و نفر شما مکر انیکه عهد پیمان از او کرده
است که انرا نماند بقون بخنداره و ولایه علی و انمطلوه در انکار ان امیر المؤمنین بر رسید که فرمود او بر در من انمطلوه انمطلوه انمطلوه

در ملک من این کشف هذا خطیب جلیل امر عظیم پس خداوند عالم فرمود ای ابوباسم یا سید منیما در صورتیکه بر پاداشتم من اورا مبتلا نمودم
ادریلا و از نصیر کن شتم بسبب علم و با میر المؤمنین بود و خط جلیل و امر جیم پس عزت خود سوگند که البته میچشم نور از خود با اینکه با او
تجاسس من با ما عهد نمود بنو المؤمنین و در نه طیبین و در درگاه بصیرت از جانیست که در حق فضل از امام موسی کاظم منقولست که ولایت
علی بن ابیطالب مکتوبست در جمیع صحیفه انبیا و فرستاده است حضرت پیغمبر را مگر بنویسند و ولایت و حتی او علی را بنویسند و ثواب بصری از حضرت روایت
کرده است که فرمود ما من یجتبی و لا رسول الا بولا یسنا و نفضلنا علی من سوانا یعنی خدا پیغمبری و رسولی فرستاده است مگر بولا یسنا و نفضل
دادن ما را بر پیغمبر ما هر که باشد در کتاب انحصار از انبیا از مفضل عمر و دین که حضرت صادق فرمود که کسی که خدا خواسته باشد طلب او را باک نماید
از حق ولایت ما را باو بنیسانا و کسی را که خدا نخواهد که بخواند نور ما را از انبیا باز میدارد از او محرم ما را بعد فرمود مفضل مجاز کند
که مستوجب شدادم که حضرت را بیدارند خود خلق نماید از روح خود باو بدهد بولا یسنا و علی و تکلم نمود موسی مگر بولا یسنا و علی و عیسی بر روی
اینها بر ایضالیا نظر نماید مگر خضوع نمود او بر علی بعد فرمود بحال امر ابوبکر و هم هیچ خلقی از مخلوقات خدا اهلیت بهم نرسایند که حقنم نظر
لطفی نماید مگر بسبب خضوع و خشوع او بجهة ما اهلیت خلاصه فرمود اند ما را از درجه ربوبیت بزرگ هید آنچه مدحیکه میخوانند بکنند و لکن
ابدان میخوانند که فضیلت ما را فهمید رسید شرح صدق از حضرت اما جعفر صادق روایت کرد است که شخصی بود بجهت حضرت را سنا مشرف شد
در پیش روی آنحضرت ایستاد پیوسته نظر ننهاد با بختا اینست و آنحضرت فرمود ای هود که چنانچه تو عرض نمودی تو افضل با حضرت موسی که تکلم
نمود حقنم با او و توری و عصا بجهت او فرستاد و در بار اجماع او شکاف و بر روی او فکند آنحضرت فرمود هر چند مکره است از برای بعد ترکیب نماید
تقر خود را و لکن بجهت تعلیم تو میگویم که حضرت آدم با بختی مبتلا شد و نیز او این بود که گفت اللهم انی استسک بحق محمد و ال محمد که کفار ایستاد
خداوند عالم او را امر بد حضرت نوح چون بگفته سوا شد کشتی او طوفان شد بنویس که رسید که غرق شد گفت خداوند از تو سوال مینماید
بجو محمد و ال محمد که مرا از غرق شدن نجات ده پس حقنم او را نجات داد و چون حضرت ابراهیم با اثر انداختند گفت خداوند از تو سوال میکند بجو محمد و ال
محمد که مرا از اثر نجات ده پس حقنم او را بر او سر و سر کرد اینست حضرت موسی چون عصا خود را انداخت از ده ها شد پس در نفس خود نرس خود را مشتاق
گفت خداوند از تو سوال مینماید بجو محمد و ال محمد که مرا از این در جهان فرمود لا تخف انک لا علی یعنی منس که تو اعلی شای ای هود اگر
موسی ما را در دنیا و آخرت ایمان نیاورد و بنویس من از این مینماید هیچ نفسی نمیخشد با او ایمان و در بنویس ای هود از در نه طیبین که چون ظاهر شود
علیه فرمود میاید از برای نصر او و او راه قدم میدارد در نماز با بختا اقل مینماید سابقا مگر در نمود از بضا اللذی جاسند از حضرت صادق
که حضرت اظهان نمود ولایت امیر المؤمنین بر ملا نکه و جمیع ملائکه بنویسند سوگند فطر پس حقنم بر بال او را شکست چون حضرت امام حسین متولد شد
جبرئیل با هفتاد هزار ملک از قبل حضرت پیغمبر بنویسند آنحضرت فرمود میانند که گذار ساق فطر اقداد و فطر بعد از اطلاع بر سبب در جبرئیل
از او سوال نمود که مرا بخود بنویس حضرت رسول بر او از انجنا سوال نماید که دعایماید در حق من پس جبرئیل فطر را بر بال خود سوا نمود و چون حضرت موسی
رسیدند انجنا بر هفتاد بنویسند بنویسند حضرت امام حسین بعد جبرئیل عرض کرد یا رسول الله میام فطر را بنویسند است از من طلب نمود است که مشو انام
که بجهت او دعایماید پس حضرت رسول متوجه فطر سکر بد فرمود ای قبول مینماید ولایت علی را فطر عرض کرد بدی پس آنحضرت ولایت علی را باو
اطهات نمود و او قبول نمود پس حضرت رسول خود را بگورده حسین بال در نزد انجور انجنا انداخت فطر خود را بگورده انظوم الید در زانو
ندال نمودی لقبو بالهای و در نیک خون از او جایشد با سماع فرج نمود و بسبب این خون بر انظوم الید شهادت انجور
در تفسیر فرستاد از حضرت رسا و دین که حضرت اظهان نمود ولایت علی بن ابیطالب را اهل سموا و ارض و هند را بنویسند سوگند در انجین بر
عقبا نمود او را حقنم و حسین نمود در شک ماهی با حبیبانکار نمود او ولایت علی بن ابیطالب را و حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه در خطبه خود فرمود
که اگر بولند در شک ماهی اقرار نمینماید بولا یسنا و ولایت علی بن ابیطالب را و حضرت امیر المؤمنین در مسجد کوفه در خطبه خود فرمود
عمیخا ما ز العبادین مشرف شد عرض نمود ای حسین تو شک گفتی بولند پیغمبر در شک ماهی بحسب سبب اینست که ولایت بعد بر او امهات شد
نوفسنو فرمود بگورده مادر زبیر بن عقیل که آنکه انبیا ان کن من اصنافین یعنی بمن بنا اگر از اسنکویان پس آنحضرت اسنکویان را دیدند
او را با چهره بستند دیدگاه امر انبیا بستند بعد از ساعتی فرمود بگورده چشمها ما ناگاه دیدم که در کار در بای تو ای هوشم پس بعد عمر عرض کرد ای
سید خاتم در کردن تو است حضرت فرمود بگو پیشتر بنام من انفضیه اگر از اسنکویان بعد از حضرت فرمود با انها الحو یعنی ای ماهی ناگاه از دنا بر
بر آورد مانند کوه عظیمی و میگفت لب لبک ابوی خدا حضرت فرمود تو کشتی عرض نمود ای سید ماهی بولند حضرت فرمود خیر ما را از قضیه ماهی
عرض کرد ای سید من حقنم هیچ پیغمبر را از دم نا جلد تو جگر نغمه مگر اینکه اظهان نمود بر او ولایت و در سنی ما اهل بیت پس هر یک از پیغمبر انکه بول
نمودند لیا مانند خلاص شدند و هر یک که توفیق نمودند سید را لیا آنچه سبب با بنیست آدم و ترکیب عصمت شد رسید نوح از غرق نمود فرمود
خود و بابر هم از انش و پیوستن چا و ابوبکر بلا و بلا و از خطبه تا اینکه حضرت یونس را میخواند و بر روی فرمود باو که ای یونس در سندان ابر
المؤمنین و انما شد از صلیب را بونس عرضه و میگویند در دست دارم کسی را که ندانم و نمیشناسم روانه شد در خاک غیظ کنند بود پس حقنم و حقنم

هر که بلغنا بوسه را و استخوان او را از دست سائیس و نرسد صباغ در شکم من بچوسمانند که طوق من بود با من در دریاها در سه تار یکی زندای
 کرد لا اله الا انت سبحانک انک انت من الظالمین یعنی نیست معبود بحق مگر تو پاک و منزه میدانی نور ابدستی که از ستمکاران بر نفس خود بپوشی که فرمود
 ولا یر علی تبیط البشا ثم تراشد از اولاد او چون ایما آورد بولا نه شما حقنم را اسفر مؤ که او را بر کرد و نام در کنار او را پس حضرت امام زین العابدین
 فرمود ایماهی بر کرد باشا خود پس ایماهی بر کشت ابدی یا مسای ایسا دایشعیا اهل بیت چه مقام بوم معدوم دار بد که از جفاها این زیاد
 مرد و نسبت با بنقر یا نملک معبودی اختیار شد و از اهانتهای آن بیدباشی نسبت سجاده در بد را مد استگی ادم خود را بند کرد سینه
 از مقامات آن بر عتبار و لکن کجا نشکین منبام و چگونه مینوم آه شرر بار و چشم استکیار خود را حافظ نمودن بعد از مندا کرد شد و از این صدق
 که اشقی بر در بعد از آن از تنها و اهانتهای که در مجلس عام بر اسپر و زین عابدان نمود امر کرد که غل در کرد نمیکان اما زین العابدین گفتند ان بیک
 بازان و سنا اسپر از نند آوردی میگوید نیز در آن زمان که آن اسپر از امار از خیل عدو از نند امیر نند با ایضا بوم و نکند شیم از کوهی از
 گوچما کوفیا مگر آنکه ملو باقیم از نند او مشاهده حال آن اسپر املک بودند نصیر بوم و هم و بیکو یعنی امر از آن چون اسپر ال بخلدا
 با نوضع مثنی نمودند طبا بچه بر و ها خود زنده میگردیدند اینک آن اسپر از نند بر نند و طبق باب التمسین علیهم یعنی بعد از زور و اینستا
 در نند او بر وی ایسا بستند و ایخانه که آنملو ماراد را نجا بخش نمود بودند بر و این طوطی بجهت عظیم کوفه بود زین خواتون میفرمایند که
 ان آیام زنی از نند کوفه بدید ما اسپر امیا مگر چون ما اسپر بودیم کثیران بدید ما میامدند و اما سر مقدس سید الشهدا بعد از آنکه
 که انمرد و در مجلس عام و جوت چشم و بینی و دندان و زبان انقدره عالمیا نزد و حجام اما موی بر یک گوشتهها و پوستها او بچند نمود و بنا
 بر اجابت زکات همنه قدم نامیک خود را برد تا معجزات انورد نجا حوله مردود بر و این از مخفف طلعتو و با نظر و گفت اینسرا بر و نکا
 دار نا وقتی که بخواهم از این خود را اینسر منور را نتمز ان خود برد و انملعوش بر سر راد و زوجه بود یکی تعلیقه و دیگری مصرع بر این تمسخی نند
 حامیه ارد شدن زوجه مصرع این بر سید که این کبیت اشقی عند کفنا اینسر حسن من چون انون مؤمنان نیکام از ان نامر جاشیند گفت
 فرد ایضا بجهت مصطفی دشمن بخواهد بود بخدا سو کند که نوشوهر من نیستی و من زوجه تو نیستم و بگویم از اهر در اینجا بوزن فرزانه انمرد
 برداشته بدماغ انلعبر از خدا و رسو بیکانه نواخت انملعود من بخت او بر و نرف و نبرد زوجه تعلیقه املک با و گفت اینسرا بیکر و نکا هدا ان
 زن از ان پلید بر سید که اینسر کستان یا غنی طابغی گفت اینسر خار جلیست که در زمین عراق خروچ نمود عیبند با او را بقتل سائید انمرد بر سید
 اسم او چه بود انلعبر بیک بنیای خیر نند پس از زوجه تعلیقه انسر مطهر را در بر پشتی نهاد و انون میگوید که من قرآن را نرا نا طلوع فجر شنیدم و
 انقر قرآن از مطهر قرآن بود و سبعم الذین ظلموا انفسهم فقلوبهم و میشنید ان برد انسر و صگا را مانند صگا مگر غسل پس انتم که ان
 شکیب مارا که اسند منقولست مختار و فادار عبداللہ بن کمال فرشتا نا حوله عدا را بیکر نند چون داخل خانه او شد با اشاره زن مؤمنه و ان
 ملعون از در بر زمین افتاد چون نظر عبداللہ بر او افتاد فرمود ایچرا از اده بدعا عتقا کوان نیز که سر امام حسین بان نمود بود و در بازارها و
 کوحا میگردانیدگان انلعبر نشانند و نیز را آورد نند چون نظر انظران بان نیزه افتاد از یاد سر و مظلومها گریشند و با نتر حشر زینشند و چون
 ملعون از نیزه مختار او را و نند مقرر است که دستها او را نشانند دفعه دفعه قطع کرد نند و بعد چشمها او را کند و پاها او را بریدند و بعد
 او را جدا کرد نند با نتر عقوبت سوختند با نتر صبح و زدم دیدم رو اینر از شاد اینر با پلید امر نمود که متو نور دیده خیر البشر در بازارها
 و محلا و قبایل کوفه گردانیدند نند بر انم میگوید که در غرقه خانه خود نشد بودم و سر میانک انحضرت در بالای نیزه بود و چون مجاد قصر من رسید
 شنیدم که این اثر از سوره کهف نلانی میفرموا تم حبیبک اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من ایلانیا حیا چون انرا شنیدم موکها بد ندم دانستید گفتم
 بخدا سو کند انقر نند سوختند که سر نور را بالای نیزه کرد نند از انحضرت کف و رقیم و چون انسر منور را بر و اینر مشعی در بازار صراقا او نچند
 پس انسر مقرب خدا و نند بر نزل تخم کرد و سر و عنق و بقراه سوره کهف تا رسید بان ایضا میفرموا انم نور و زینا هم نند و چون انسر مطهر را بر
 درختی او نچند از انسر منور شنیدم که انرا بر نلانی میفرمود و سبک الذین ظلموا انفسهم فقلوبهم و میشنید ان برد انسر و صگا مگر غسل پس انتم که ان
 بر بالای نیزه که قرآن نلانی میفرمود و سبک الذین ظلموا انفسهم فقلوبهم و میشنید ان برد انسر و صگا مگر غسل پس انتم که ان
 النبول از هار زین و کیده که گفت من در میان اشخاصی بودم که حضرت امام حسین را برداشته بودند ناگاه شنیدم از انسر مطهر که سوره کهف را
 نلانی میفرمود و مردی بخیر فرود قدم از اینجه که میشنید صدکامناک و نغمه او را که نلانی کلام الله مشغولت از جفته بگر فکر مینوم
 که چگونه سر بریده تکلم مینماید ناگاه شنیدم از انسر میانک که من فرمودم با نتر کیده اما علیک انما مشد لانه عند حیا ربا نری یعنی ای پسر و کیده
 ایانمیک که ما معاشر امامان زنده میباشیم نزد پروردگار خود و روز بداد میشویم چون اینر کید اینکلارا از انسر میانک ان امام شنیدم
 زیاد کردید گفت مردل خود گفتیم نباید گذاشت که انسر میانک در دست انجا عدا شرار باشد باید انرا سرف نمود و چون اینطدا با در دست
 گذرانید از انسر منور شنیدم که نند افرمودم با نتر کیده لیس لک الی ذلک سبیل یعنی ای پسر کیده اینر نکر بگر نمود راهی بان نخواهی یافت و ان
 برای تو طبر نخواهد شد مگر می اعظم عند الله من ستر هم ایای یعنی ریختن اینکار نند انم اعظم تراست نزد حقتم از کرد اینستا

گرفتند و از مسجد بیرون بردند و نمیشد سائیدن باز آنوقت عیند گفت بروید این کور را بنام او بیدار کنید اینچنین قبيله از در سید پروا بی هفت صد نفر اجتماع نمودند قبيله نیز جمع شدند و با ایشان ملاقی گردیدند چون این با این انجمن را شنیدند قبایل مصر را جمع نمودند و با جمعی از ایشان و بعضی ایشان امر نمود چون تلاقی فریقین شد بحارثه صعبی نمودند و جماعتی کشته شدند چون تابعان آن پدید بیست و نود نفر بودند دیگر غلبه نمودند و یک خانه عبدالله عقیق سیدند در خانه اشکستند بخانه را آمدند چون بدختر عبدالله بن عقیق بنحالتی آمدند و پدید آمدن را خبر نمودند که مخالفان آمدند امر قوی که با آنست با آنست شمشیر را بر سر سنان انداختند شمشیر با عجز بر نشانی چون آن بیخود پرست شمشیر را بدست گرفتند و با آن نیک بهر خود گفت ای بدختر در عقیق سر من بایست و اگر جانی که میانید در انجمن ما پس شروع نمود این رجز را این دی الفضل العقیق الطاهر عقیق بنحالتی ام عامر که در اعرج جمع کرد و حاضر باطل جلالت معارض یعنی نعم و محبت فضل عقیق باک و پاکیزه که انجمن عقیق پدید من است مادرم ام عامر است بسیار از زره پوشا و غیره پوشانرا که از شما کافران بودند که در معرکه جنگ قتال ایشانرا بخاک هلاک افکند پس باغزری شمشیر خود را حواله انکار نمود و در خزر زار شمشیر یکاشکی من مرد بود و با اینکار انکار کشیدگان عقیق پیغمبر پیش روی تو ضال منم و منم و انکاران از هر جا که قصد بدید عاجز منم و نماند خزر او را خبر منم و میبکشد اسپد از طرف راست آمدند یا از پیش رو آمدند از آن بیخود از انجمن شمشیر خود را حرکت میداد و انظار از خود دور منم و تا اینکه بروایه ابی مخنف بیست و شش نفر ناف نمود و میفرمود وای بر شما اگر یقیناً میبوم همه شمار انجمن روانه منم و پس آنکه در اشراق بر وایه منم و یسار شدند بر انجمن بهمد کار احاطه نمودند خزر از شر فریاد بر آورد و از لاله دشمنان بدم را احاطه نمودند و نیز بدیدند یا بدینبار بردند چون نظریه آنرا دیدند با رانند کف الحمد که خدا نور اذلیل نمود این عقیق مؤید شمر خلد ای چیز سیکوئی حقیق مراد لیل و نوح بخدا سوگند اگر یقیناً میبوم کار را بر تو نیک منم و این زیاد با آنست که یادت بدید شمن خدا چه میگوید در حق عثمان بن عقیق فرمود ای صنگ علاج مؤلف گوید نیاید پس عبدالله بود و شمار زیاد از سمت بود و سمت مشهور بر نیابود و در فرار اش ابو عبیده بود و ابو عبیده غلامی نواری علاج از طایفه بنو عقیق بود و زیاد متوکل شد از سمت ابو عبیده را عانم و که زیاد از من است معویه ادعا نمود که بدیم ابو سقیان ناموز زیاد که سمت است زیاد از نطفه او دیده شد این با برادر نطفه بانیست که عایشه میگفت زیاد از اینیه یعنی زیاد پیش خود بر آنرا برای پد مبره بنو و با بنی عبدالله بن عقیق فرمود این علاج ابی هر جا و بانولدا الرناد است و کف تو را با عتما حکار که بر خو بود است با بر ماضل حقیق در میانان الا او حکم خواهد نمود و لکن از من سوال نما از خودت دیدت بزید و بدت ش از این با کف بخدا سوگند که از تو سوال نخواهم نمود تا اینکه شمر نه مرگ انجمنی عبد الله بن عقیق مؤلف و الله در العالمین بدلا و آگاه باش که من پیوسته از پروردگار خود مشکت منم و که شمر ترا نصیب گرداند قبل از اینکه تو از ما رست متولد شوی که پروردگار خود سوگند نمودم که شمرات من جبار شود از دست ملعونین خلو و دشمنان ایشان نسبت بخدا و چون نابینا شد از شاه مابوس کرد و الحال بجمله الله بعد از نامیک حقیق شمرات از روم کرد اینک دعا بقدهم بر است بخانم و پس عبدالله بن عقیق بر وایه ابی مخنف شعر صحیح خدا نشا فرمود با بنی خنمو با صفا خود بنامم که اجابه نماید متاد برادر وقتی که بخواند شمار ابراه همدانیر و کشتن دشمنان بن و بگوئید بخوانند ای تبت لبیک انجمنند لاه هتلا و حکم بنید که خود را از انجمن بنم و که هر مرد جزا داد میسود با نعلی که سعی منم و بنجیک کفار و بدینیه و شمشیر شمشیر خود را بجانب ایشان بکشید که هر کینه از بر اینجست اما حسبن در هر طلوع غروب در هر مجلسی که به یقین بر آن آگاه کسی که بغلین دریا نمود یا برهنه باشد با اینکه زن بیو باشد پس این باد شمر شعر در عجز بر اطع نمود و امر کرد تا کردن اینر کوارد نیک از دند در داکشیدند پس سر درود غابر و اینر انجمن عبدالله که مرد بهر بطلب نمود چون او را نبرد از رومیان او را نبرد با نبرد پیر گفت ای دشمن خدا ایانوا از اصحابی این را بپوشی بدت فرمود بیل غل بنجیم از اینکه از اصحاب انجمن شمرات انما عوفتمی بنی مرا مگر انکه بفرجی بنیدم نرد حقیق بر بخش چون توان بر روش من فرمود اگر چنین نمائی حقیق تو را بنزد خود قرار نخواهد داد بلکه انجمن با صفا و ماضا دور تو خواهد کرد بد نرد حقیق انم و از اول الکتبا کف شیخ ذهب عقیق و خلی سبيله یعنی بنم و پر است که عقلش رفعت است پس او را زار هانم و حقیق قتل از انم و پر نرد حقیق انم و از اول الکتبا کف شیخ نام نوشتن اینر باینر و در لایه مانیر و اموا اینکه در نا شام انسانی فنا کاته بالببول الطهر فاضله الحشر شکو ال الرحمن بلهیا ناله و قتلحذ ثوب الحسین مفايض النحر الحوار و بل مجربها کو با مبینم فاطمه بنولر که در صحر انجمن ایشان است جابر خود مخبر را که از خونکلویش و کلو بار انجمن غر خودند است بدوش افکند است در دزد خور انجمن او ند میکند تدعو الاعین سمو و یا اسفه علی دبی و اسر من در انجمن شکا میبکند میگوید جگاست فرزند زهر خورده ام ای ناسف بسیار حسبن سر بریدم بر اسبن از ربه من تقولا اخری بله و احضی هذا حسبن فیما بینا و ضمیرا که اه انفرزند زهر نوشیدم حسبن بن حسبن طست که او را در بیابان کربلا شهید کردند حسبنی ضی هذا بحلال نفعی علی جمعه العاک سونفا یعنی حسبن من است که استخوانها بدش را زم کردند و بدش را برهنه بر جان نمودند در صحر انداختند بادها بر انوز بد غبار او افتادند علیه جشت بالطف فلا طعت روسها و هجر الصیف بصلبها اه از انجمن شمرها مطر که در صحر کربلا با شمشیر کربلا بر سر ایشان بخدا کرد یک حرارت ذاتی است ایشان سوزاننده علیه جشت فیها الفنا العین و ارکض ماضیا فی نرافها اه از انجمن بدشها مطر که مور نره کافران کرد بد و جنبر کردن ایشان مور ترو ترو و متاکر بد با بنی ز جنت که کربلا و تون علی الوجوه فی صفاها بنم فی انکم ستوا فاطمه و لایع بالوجه انجمنی انجمن انجمن که در صحر شد بد

ملاحظه نمود که این باد امر نمود که آنرها و اسرار ایشان بر زمین عرض نمودم که باضافه ایشان نام روم هر سال شرفی طلا در هر درهم
 برداشتم و با ایشان روانه شد چون بقادسیه رسیدند فرود آمدند و نامکان و علیا ختام کاظم با دل بریان و جگر سوراخ اشعار و بیا نفر مؤمنان
 رجالی و افضی القهر سوادین و زاد خسر بعد از آنجا بغیر ریاضت مردند و روز کارخانه نمودنشان روز با نمودن حشر را بعد از سوزن سها
 سنه که داشتی صال الله علینا بعد ما علوا انان التی المهدیات بغیر جمله کردند ایشان بر با بعد از آنکه دانستند که ما دختر اینجی هستیم
 میخواستند که بجهت هتک نمودن مردم و بجلو و ماعدا الا فبا عارتی کانتا بینهم بعض الغنیما یعنی او را بر قبتها شان برهنه سوا کو با در میان
 ایشان بعضی از ختام که هار میسیم بغیر علیک رسول الله ماضعو باهل بیتک با حیر البرا اگر است بر تو بر سوختن او ای نمیشد بر این اینچه ظلمی است
 نسبت باهل بیت تو عمل آوردند کفایم رسول الله و یلکم هذا کم من ملوک فی الضلالان ای بر شما کفایت میکند سوختن در خصمی نمون با شما
 و انجبار هلاکت نمودن شما از راه ضلالت فاعله انکافران بر و این عبد الملک شفا این بود که در صحن راه زمین سر مبارک انظلو و در میان
 میگذراشتند و چون بمثل فرود میآمدند انسر منور را انسر منور از صندلی بیرون میآوردند بر بالای نیز میگردند نگاهت مینمودند تا هنگام
 کوچ نمود بعد از هر طهر را از نیزه فرود میآوردند و میآوردند میگذراشتند روانه میشدند چون آنکزه به آرد و اینه منجی با اول شرف
 از منازل راه شاکه انزل خرابی بود فرود آمدن مقام نمودند انسر مبارک را بر آوردند در پیش خود گذاشتند اسرار از انسر فرود نمودند
 خار سینه نمودند و آنکزه غدار بر و اینه بچار مشغول شدند کشتند شای و خوش حالی مینمودند نسبت با انسر مبارک که تا گاه بر و اینه منجی
 آنکزه بچیا بدین طایفه خطه نمودند سنی از دیوار بر آمد با قلمی بخون بر اند بوار نوشت از جوامع قلبت حینما شفا عهده که نوم الحینما
 یعنی با امید در اندامتی که کشتند حسین را شفا عهده نمودند جدا و در روز قیامت فلا والله لیس لهم شفیع هم يوم القیمة فی العدا بغیر نخل کتو
 که از برای ایشان شفیع نیست و ایشان در روز قیامت جدا خواهند بود چون انکافران ایشان را مستان نمودند بسیار بفرج در آمدند بلکه آنکزه انسر
 بر و اینه بچار بملاحظه اینکزه اشکار انسر مبارک گذاشتند که بچینند بعد از زمانی سر جسته نمودند و انقوم به آرد و اینه منجی که بر
 ایشان بملاحظه اینکزه عارض کردید بود در آنمیل در رنگ نمودند و بجانب شمال دیگر روانه شدند که تا گاه صگا هانفی را شنیدند در کفایت
 نقولون اذ قال التی لکم ما اذا فکتم و انتم اخر الامم بغیرت و با قلمی عند مضغک منکم سار منم صر جوید بغیر میگویند بچیا بچیر و
 وقتی که از شما سؤلنا بلکه جگر بدید حیره و اهل بیت بعد از من بعضی از ایشان اسیر نمودید بعضی از ایشان را بچو نخواستند نمودند ما کان هلمنا
 جزای از نضی لکم ان نخلتو بسوفی در حرمی بغیر حرمی بر این بود که بعوض اینکه نصیحت نمودم که نیکی نماید بگرم شما بگیند پس آنکزه اشکار
 بر و اینه لا تخف من انبر کوار همان بخوبی که بر بالای نیزه بود شرف خضت بر دند بلند نمودن بچیا تکرب و نوشند بواله اوله که ما را استقبالا
 نما که با طامیاشد حسین چون تو تکبیر بر مضغ نام مطلع کردید از من و نا شهر را انسر شنید علیها بجلوه در آوردند و بوقم هار زدند مرد را
 از هر جانب قبله طلب نمود و خود با استقبال انکافران شفاست هر کسی که از آنکزه عقد از سر انبر کوار سوال مینمود در جواب میگفتند که انسر
 که بر طایفه نمود بود در زمان عرفان در موضعی که از اکر بلا مینامند و عبدا لله بنا انجبار جبر قبول آورد و با ما فرستاد است که شام بریم جو
 انکافران مقصد در جواسانند گفتند که اینه خارج است مرد نصر انجبار حاضر بود کشتن ایشان دروغ میگویند و کوفه بودم که اینه را داخل کوفه
 نمودند اینه خارج نیست بلکه حسین علیه السلام است و مادرش فاطمه زهرا است جدا محمد مصطفی است چون از رضای اینکزه از شنیدند بفرج
 و شروع نمودند بر دنا قوسها و درها نا خود را جمع نمودند درها پیچ را که بمنزله مسجد ایشان است بر انقظم انسر مبارک شنیدند و بدید که گاه
 پروردگار آوردند و گفتند انما وسیدا انا بر شما من قوم قتلوه بنیت بهم یعنی انجبار ما وسیده ما بدستی که ما نیز اینم از قوی که کشتند فرزند
 دختر اینجی خود را چون اینجی انکافران رسیدند اخل شهر تکبیر و از راه بیابان روانه شدند تا وارد اعی شدند بعد از آنکه پر غر و شدند بعد از
 صلیبا شدند و بعد از وادی نخله شدند شب رسیدند فرود آمدند تا گاه شنیدند صدای که بر جنبانرا که بر انظلو مبارک شنیدند طایفه
 در وجود مبرهنند میگفتند یا نشا الجن اسعدتک انما شامتیا و بنا المصطفی احمد بکیت شجیتا فد تعاد و بندن بدر الفاطمیان و پلیس
 ثاب السور من عظم الرزبان و باطن خرد و کالدان نیر زینب و نینک حسینا عظمت تلك الرزبان جن بارینا شدن مان هاشمیه در
 دختران محمد مصطفی را که میگردید با جن و اندوه و ناله میکنند بر اینچو نا فاطمه که بمنزله ماه شب چهارده مینا شدند و از آنجا هاشمیا
 پوشیدند از بر اینخطت انصیبت طایفه منزند بحد قمانو که مثل نقره خام است ناله مینمایند بر حسب چه بسیار عظیم است انصیبت
 و این بر و اینه منجی شنیدند و وادی نخله انشعرا که جینا مینمودند معنی الرزبان جینه فله یوق فی الخرد ابواه من علیا ترس جبهه خیر الخرد
 یعنی معنی نمودن سوختن اجین مبارک اما حسین را پس و شفا خد های انجبار با نسیب بد و مادر او از بر کار طایفه قریش جدا و
 هیت جدها است طایفه بگری از جنبا می کنند الا یا حین خود در فوج خد من بیکی علی الله بعد علی هبط نفوس المنا یا الی متکبر بالک عجبک
 یعنی اینچو من مشک خور این بر بالای نخله پس کینست که بر کند بر شهید بعد از من کبر کن بر کردی که مرگ ایشان از کشتن بسو متکبر ملک که
 بنده بود پس آنکزه علیه السلام بر و اینه اینه مختلف از وادی نخله کوچ نمودند پس بدیدند که از انبنا مینا میدادند بلد بود معمود

مقابل شهر واقع شده بود که از امر شما میمانند انچه بسیار جمعیت چون وازة آوردند انچه کما توردی اسیرا مکره با انچه از اسیران
را مدله مردان به جوانان جلگی چون نظر بر سر میبال حضرت اما حسین لکنند صلوات بر ایشان فرستادند و منگوا فرستادند و در باره برادر
اهل بیت گفت نمودند کشند کان ایشان ولعند که ندر بر اشخاصی که ایشان اسیران نمودند و میکشند با فله از لایه هم یعنی یکشد کان لاد
بمخبر خود چون انکار انچه از انچه نوشتند و از او در مرضا کو چکر ندر و رفتند تا اینکه فرود آمدند بکجه از انچه متوجه جنبه کردید ندر نوشتند
بعامل از بلکه اسفینا ما مارا که سر حسین با ما میباشند اسم عامل ایشان خالذ بن شیب چون انچه میخواستند نام مطلع شد انچه نمود تا علمها را جلو
راوردند شهر ایشان بنده مردم مراجع نمود و بقره سر میل انچه سفیرا اسفینا نمودند پس بعضی از بعضی رسیدند که خبر چهره
فناواران حاجی یعنی رجوا یکشد که من حاجی است که خروجه بود در زما که بلا و این زیاد و او رفتند و پس مرگ از انچه گفت خبر انچه
سنا ندر خارجی نیست بلکه سر حسین است چون مردم اینکلام را شنیدند یکدیگر را خواندند مقدار هزار مرد از قبله او من خرج جمعی و گفتند
این حسین علی مرتضی است جدا و مجمل مصطفی است پس با هم قسم خوردند که بقتل او ندرند امیر خود را خالذ بن شیب بانحوه بر بداصبی و جماعتی که
با ایشان اسیر میگردیدند و در ارض خود من نمایند تا اینکه ذخیره و مخفی باشد از برای ایشان تا روز قیامت من ندران بیدان آمدند گفتند
یا قوم لا کفر بید الايمان ولا ضلال بعد هکذا شک بعد یقین یعنی یقوم کفر نیست بعد ایمان کراهی نیست از هکذا و شکی نیست بعد ایمان
یقین بر طلب نمودند و ستاوردن خورا و جمعیت نمودند انچه گفت شنیدم از کسی که در آن روز در آن مکان بود که زنا قاز می فرار کرد چشند
چون انکافران این حکایت را شنیدند داخل شهر شدند بهمت تل اغفر فتمت بعد بجا است بخار و رفتند از انچه رفتند تا اینکه رسیدند بمکه
نصبین و در انچه فرود آمدند سرگمانوز را با اسیرا مکره در میان نصبین کردند چون بنیال انچه شاهد نمود بسیار گریست این
اشعار انچه فرموده اشهرنا بن البرعموه و والذنا اوحی الهم جلیل یعنی اید شمن مارا مجید در میان مردم میگردانند لکن انچه خداوند جلیل و عظیم
سودا کفر بید الله ثم بقیه کان له محکم فی الروان رسول یعنی کافر شد بدین خدا و رسول او با هیچ پیغمبری انچه فرستاد انچه شما حکام
العرش با شراقرکم فی لظی یوم المعاصی بل یعنی متاع نماید با شما خداوند عرش ای بد بوزن قتها و از شدت غم انچه کینند تا روز قیامت لظی که
طبر است رجتم و منقولست که چون جلیل غمخیز ایند بختا آوردند فرمود اهل معونی انچه خواستی که من بود چرا سر حضرت امام حسین را بیدر میگرد
و در راه شازانه بر بند خو انچه فرمود عبد الله گفت بروغ میگردی من انچه را نکردم بختا گفت اهل معونی بروغ میگردی خاورا با فرار در اور
پس فرمود این کرم پستانها او را گرفتند و کوشند انچه کینند اقرار کرد و از خورفت چون بحال مد بخنا فرمود او را بند از بندش جدا کردند
بجتم اصل نمودند با کسر انچه بر او ای میخاندند که نصبین کوچ کردند رفتند تا بعین الورد و از در و از ناخره شام بر رفتند از
فرات عبو نمودند بجا ندر و خاوانه شدند و نوشتند بوله دعوا که ما را اسفینا ما که سر حسین با ما میباشند چون نام مطلع شد
انچه نمود تا علمها را جلو در آوردند و اسفینا ما که سر حسین با ما میباشند بگویند طبها با و انکافران قدره عالمیا را بر نهر کردند
و از در و از اربعین داخل شدند بیدر رفتند بهمن طبخا اهل حلب مطلع شدند و در کفر اسیران انچه از خدا رسوا و شرم نمودند و شهر
انچه رفتند طبها را کوبیدند حرم محمد را در میان شهر کردید اند بعد سر میال انچه نظر در درجه کردید انچه بنصب نمودند و از روزی و ال
ناعصر سر نمودار بر سر نهر متصو بود و اهل دین خلا میگردیدند و منگوا میفرستادند بر انچه کو اور جد غایبند و بید عالی تبلو
و جاهلا و ملعونان در نهر ندر میگردیدند که انچه خراجیست که خروجه بود در زمین عراق بر نهر معلوم و ابو مخنف میگوید که از جنبه که سر
در آن نصب نمودند هر صاحبی که در آن مکان از حقتم حاجت او طلب نماید حقتم حاجت او در مییارد و انکافران در انچه در شهر حلب ماندند
و شراب زهر را کرد و خوردند چون نصب شد و انچه شدند که انوقت حضرت اما از ابانک که گریست این اشعار انچه فرمود لیث شری هل
عاقل فی الدباجیات من فجع الزمان بناحی شکی میباشم که ایا عاقلی هست که در شبها نارینو تمه عمل او در ان معنایان بنالدا ناخجل
التمه ما بالحق ضایع فی عضا الا علاج من فرزند زاده پیغمبر چیزی باعث شد که حق من ضایع شد است در کردی هر از پس نظران نکر و احقنا و
فاذا علینا یکنو یجید عز و احتیاج انکار نمودند و حق ما را برکشند ما را بقتل او ندرند بفر دادن و احتیاج باطل پس انکره و بتک رفتند
سر تک و انچه بود بر جمعیت بر برگه بخور و در انظار المین باهل انچه رسید روزها شهر را بشند در بالای ناعه شهر رفتند انچه
نمودند بران بید پشاور سنک برایشان میانداختند میکشند و فله الحسین اقه لا دخلتم مدیننا یعنی یکشد انچه حضرت اما حسین بنده
سوکند که داخان خواهد بشهر را و اگر نخواهد انچه شهرها شود همه شمارا بقتل میانم که بر همه ما کشته شویم که تمکن نخواهیم داد
شمارا که عبو نماید بشهر ما داخل شود در انوقت علیا ختام کلوم بال غمو این اشعار انچه نمودیم نصبوننا الامان عارتبه کاننا من بک الو
فی البلد یعنی چه ندر ما را بر نیتها شتر برهنه سو میکشید که با که ما از اسیرانم و من میباشم الیس جلد رسول الله و باکم هو الذکر کم فصل الی
الو شد یعنی ای بر شما ای بنده خدا من رسول خدا و انچه انکسی است خواند شمارا برام شد هکذا یا امة السولا مقبال ربکم الاعذابا کما اخذ علی
الکذ ای بدین ناعه خدا بنار اندیشا مکره عدا بر لجانکه ناله از حکما را آوردند بعد انکافران رفتند بخاز انچه و اهل بلک روزها را کوزند

مجلد اول

نیز راهب در دنیا کفند در راهم را بدله ناسر را نسیم تو نایم پس ایت و اینان از در فرشتا که در هر یک پنجم از در هم بود عمر سعید ...
طبیعت اندام را صراحت نمود و بورد در آورد و بکشد و قدر خود سپرد و این نمود که سر میان را تسلیم راهب نمودند اما سر مطهر داشت
او را بر نمود از مشنگ کافور بعد از او در پارچه حریر یکداشت در در کتان خود گرفت و پیوسته بکشد و نوحه مشغول بود تا وقتی که انکافرا نیاورد و از
وسر میان اگر از او طبیب را راهب کفنا سر میان بخدا سو کند که مالک چیزی نیستم مگر جان خود در دوی که روز قیامت شود شهادت نزد جلد محمد
که من شهادت میدهم لا اله الا الله ان محمد عبده و رسوله اسلا آوردم از دست تو و منم از او کرده نو و از او کفنا منم یکم بر شمس
بگویم و سر را با ودم این جلد نیز یکا ملا کف تو را بخدا سو کند میدهم و تو را بخدا سو کند میدهم که دیگر نیست با سر میان جنانست
که سابق بنمود و اینسر از منند و بر منت و این جلد کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
طلبند و چون حاضر کردند نظر نمودند و همه خود دید که دست نخورده است بعد از آن ناسر را از او دید که همه اندام فرشتا است چون یک که اینان را
نمودید که بر یک طرف آنها نوشته شد است لا تحب الله غایلا عما عمل الظالمون و بر طرف دیگر نوشته شد است سیعلم الدین فلما ائى منقلب
این جلد کفنا ان الله وانا لله اجمعوا خسراننا و الاخرة بعد از آن نوحه را بخدا سو کند که انکافرا نیاورد و از در خود فرود آمدند اینان را
شد چون وارد دمشق شدند بسیار نمود که سر میان اگر در دنیا کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
معی اینکه از سر میان مشاهده نمودم من خواب نمیدم چون باز از شب گذشت او از آنجا که میباید که رسیدنا کافور شنید که ندا میگردد یا
ادم اصب یعنی ای ادم فرود آمد با ملائکه بسیار بعد از آنکه بیای بعد از آنکه بیای ای ابرهیم فرود ای پس حضرت ابرهیم با ملائکه بیای
فرود آمدند بعد از آنکه بیای ای موسی اصب یعنی ای موسی فرود ای پس حضرت موسی با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرود ای پس حضرت عیسی با ملائکه بیای فرود آمد پس مسکا اعظمی شنید که مشای ملائکه با ملائکه اصب یعنی ای محمد فرود ای پس حضرت محمد با ملائکه
بیای ملائکه در راهب کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
ان نیز کفنا منم که در راهب کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
پس اعضا من بلزله در آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم فرود ای پس حضرت ابرهیم با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرموده پس جبرئیل عرض کرد پس از آنکه بیای ای موسی اصب یعنی ای موسی فرود ای پس حضرت موسی با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرمود تو مبینی و طیشو پس حضرت رسول فرمود و انذار بدو را خدا او را با سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
مفقوشد خبری از آنسر شد و عمر سعید بجای بی رفت بسطت خود رسید سیمایا عمر سعید با نایعین کفتم دور شوز من تا از سر تو نمودم از
او دور شدم و در جبال الانوار از این بط منقولست که این اشعاع از حوائج منکست حینما الخ یا قند در کینه از اهل آن پرسید که چند مدت است که این اشعاع
در این کینه نوشته شد است کفند سیصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما ملائکه در کتاب بخیا در اول مسطور است که خار سبب سر میان بد فرود آمد
که قبول نمایند بدانکه این اشعاع در دینوا ن نوشته شد است از راهب ندر پرسید که این اشعاع چه شخص نوشته است گفت با نصدال قبل از بعثت پیغمبر شما
این اشعاع را بنوع نوشته شد است و از آنسر مالک منقولست که من از اهل نجران کفتم منم در آنکودال لوحی از طلا یافت که در آن لوح این اشعاع
نوشته بود و در آنرا بنای عیان نوشته شده بود فقد قداموا علیه محکم جوزخ الف حکم محکم الکتاب متلفی ما برید غدا انما با من اذن بالک من
غدا یعنی انما نموند قبل الخض محکم جوزخ الف حکم محکم الکتاب متلفی ما برید غدا انما با من اذن بالک من غدا
غدا تو ای بنی اشد ان کتاب انحصار منقولست که چون حضرت امام حسن را وارد شهر تبریز نمودند اصبی از صومعه خود با نسر میان نظر نمود
دید که نور از دهان الخض ساطع است بجای ساسا پس از راهب مبلغ هزار درهم را در سر میان گرفت داخل صومعه نمود پس بعد از آنکه شنید که
لکن عمر خرمه یعنی طویج بعثت از برای تو و از برای کسی که بشناسد منم انیس را بر راهب سر خور ابلند نمود و عمر سعید را برود کار من بحق علیه که از آن
با نسر که با من تکلم نماید پس بعد از آنکه نرسید با نسر میان تکلم کرد اما فرمود ابراهیم چه میخواهی راهب عرض کرد تو کینی انسر میان فرمود انما المصطفی و انان
علی المرتضی و انان فاطمة الزهراء یعنی منم فرزند محمد مصطفی منم فرزند علی مرتضی و منم فرزند فاطمه زهراء و انما المصطفی بکبرایه انا المظالم و العشاء
یعنی منم کشته شده در کربلا منم مظلوم منم کشته و انسر میان ساکتند پس راهب و نجر را بر سر میان گذاشت و عرض نمود بر نیت ادم رو بخور از در
تو تا اینکه نهر منم شفیع تو در رود قیامت پس انسر میان باز تکلم در آمد فرمود ارجع الی بن جلد محمد یعنی برگرد بجد محمد راهب کفنا منم
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت رسول فرمود شفاعت از راهب چه نصح شد انکافرا انسر میان کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
انرا هم مبتدا شد انکافرا انسر میان کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
و فرود آمدند نزد سرکار خود و شایسته شدند بان هر دو کفند پس حسین با ما میباید که بکشد انسر را با ما میباید که بکشد انسر را با ما میباید که بکشد
چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود
صورا از انظار ان جنوا امانه گرفت و عرض نمود انسر میان که شفاعت کن از برای من نزد جلد خود پس حضرت رسول را تکلم در آورد پس فرمود انما

نیز راهب در دنیا کفند در راهم را بدله ناسر را نسیم تو نایم پس ایت و اینان از در فرشتا که در هر یک پنجم از در هم بود عمر سعید ...
طبیعت اندام را صراحت نمود و بورد در آورد و بکشد و قدر خود سپرد و این نمود که سر میان را تسلیم راهب نمودند اما سر مطهر داشت
او را بر نمود از مشنگ کافور بعد از او در پارچه حریر یکداشت در در کتان خود گرفت و پیوسته بکشد و نوحه مشغول بود تا وقتی که انکافرا نیاورد و از
وسر میان اگر از او طبیب را راهب کفنا سر میان بخدا سو کند که مالک چیزی نیستم مگر جان خود در دوی که روز قیامت شود شهادت نزد جلد محمد
که من شهادت میدهم لا اله الا الله ان محمد عبده و رسوله اسلا آوردم از دست تو و منم از او کرده نو و از او کفنا منم یکم بر شمس
بگویم و سر را با ودم این جلد نیز یکا ملا کف تو را بخدا سو کند میدهم و تو را بخدا سو کند میدهم که دیگر نیست با سر میان جنانست
که سابق بنمود و اینسر از منند و بر منت و این جلد کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
طلبند و چون حاضر کردند نظر نمودند و همه خود دید که دست نخورده است بعد از آن ناسر را از او دید که همه اندام فرشتا است چون یک که اینان را
نمودید که بر یک طرف آنها نوشته شد است لا تحب الله غایلا عما عمل الظالمون و بر طرف دیگر نوشته شد است سیعلم الدین فلما ائى منقلب
این جلد کفنا ان الله وانا لله اجمعوا خسراننا و الاخرة بعد از آن نوحه را بخدا سو کند که انکافرا نیاورد و از در خود فرود آمدند اینان را
شد چون وارد دمشق شدند بسیار نمود که سر میان اگر در دنیا کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
معی اینکه از سر میان مشاهده نمودم من خواب نمیدم چون باز از شب گذشت او از آنجا که میباید که رسیدنا کافور شنید که ندا میگردد یا
ادم اصب یعنی ای ادم فرود آمد با ملائکه بسیار بعد از آنکه بیای بعد از آنکه بیای ای ابرهیم فرود ای پس حضرت ابرهیم با ملائکه بیای
فرود آمدند بعد از آنکه بیای ای موسی اصب یعنی ای موسی فرود ای پس حضرت موسی با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرود ای پس حضرت عیسی با ملائکه بیای فرود آمد پس مسکا اعظمی شنید که مشای ملائکه با ملائکه اصب یعنی ای محمد فرود ای پس حضرت محمد با ملائکه
بیای ملائکه در راهب کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
ان نیز کفنا منم که در راهب کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
پس اعضا من بلزله در آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم فرود ای پس حضرت ابرهیم با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرموده پس جبرئیل عرض کرد پس از آنکه بیای ای موسی اصب یعنی ای موسی فرود ای پس حضرت موسی با ملائکه بیای فرود آمد بعد از آنکه بیای ای ابرهیم
فرمود تو مبینی و طیشو پس حضرت رسول فرمود و انذار بدو را خدا او را با سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
مفقوشد خبری از آنسر شد و عمر سعید بجای بی رفت بسطت خود رسید سیمایا عمر سعید با نایعین کفتم دور شوز من تا از سر تو نمودم از
او دور شدم و در جبال الانوار از این بط منقولست که این اشعاع از حوائج منکست حینما الخ یا قند در کینه از اهل آن پرسید که چند مدت است که این اشعاع
در این کینه نوشته شد است کفند سیصد سال قبل از بعثت پیغمبر شما ملائکه در کتاب بخیا در اول مسطور است که خار سبب سر میان بد فرود آمد
که قبول نمایند بدانکه این اشعاع در دینوا ن نوشته شد است از راهب ندر پرسید که این اشعاع چه شخص نوشته است گفت با نصدال قبل از بعثت پیغمبر شما
این اشعاع را بنوع نوشته شد است و از آنسر مالک منقولست که من از اهل نجران کفتم منم در آنکودال لوحی از طلا یافت که در آن لوح این اشعاع
نوشته بود و در آنرا بنای عیان نوشته شده بود فقد قداموا علیه محکم جوزخ الف حکم محکم الکتاب متلفی ما برید غدا انما با من اذن بالک من
غدا یعنی انما نموند قبل الخض محکم جوزخ الف حکم محکم الکتاب متلفی ما برید غدا انما با من اذن بالک من غدا
غدا تو ای بنی اشد ان کتاب انحصار منقولست که چون حضرت امام حسن را وارد شهر تبریز نمودند اصبی از صومعه خود با نسر میان نظر نمود
دید که نور از دهان الخض ساطع است بجای ساسا پس از راهب مبلغ هزار درهم را در سر میان گرفت داخل صومعه نمود پس بعد از آنکه شنید که
لکن عمر خرمه یعنی طویج بعثت از برای تو و از برای کسی که بشناسد منم انیس را بر راهب سر خور ابلند نمود و عمر سعید را برود کار من بحق علیه که از آن
با نسر که با من تکلم نماید پس بعد از آنکه نرسید با نسر میان تکلم کرد اما فرمود ابراهیم چه میخواهی راهب عرض کرد تو کینی انسر میان فرمود انما المصطفی و انان
علی المرتضی و انان فاطمة الزهراء یعنی منم فرزند محمد مصطفی منم فرزند علی مرتضی و منم فرزند فاطمه زهراء و انما المصطفی بکبرایه انا المظالم و العشاء
یعنی منم کشته شده در کربلا منم مظلوم منم کشته و انسر میان ساکتند پس راهب و نجر را بر سر میان گذاشت و عرض نمود بر نیت ادم رو بخور از در
تو تا اینکه نهر منم شفیع تو در رود قیامت پس انسر میان باز تکلم در آمد فرمود ارجع الی بن جلد محمد یعنی برگرد بجد محمد راهب کفنا منم
ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله پس حضرت رسول فرمود شفاعت از راهب چه نصح شد انکافرا انسر میان کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
انرا هم مبتدا شد انکافرا انسر میان کفنا منم که در راهب سر میان را تسلیم نمود و از در خود فرود آمدند اینان را
و فرود آمدند نزد سرکار خود و شایسته شدند بان هر دو کفند پس حسین با ما میباید که بکشد انسر را با ما میباید که بکشد انسر را با ما میباید که بکشد
چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود چو و تموند انرا که در صندل بود
صورا از انظار ان جنوا امانه گرفت و عرض نمود انسر میان که شفاعت کن از برای من نزد جلد خود پس حضرت رسول را تکلم در آورد پس فرمود انما

شفاعتی
مقدمه
مؤلف

مجلس

مجلس

شفاغی و شفاغی یعنی شفاغی مراد برای آنست که تو که از آنست نیستی پس آنرا میگویند خود را مطلق نموی پس آنرا
میگویند میاطش که داشت کلان بود و بخت و مشق کافور و عنبر بود و افشاند بعد از او در او آب بخورد گفت این سر پیشتر بخت است بعد
آنچه بسیار است من که در نیانم جد بودم تا از دست انتخاب مسلم انشوم بعد گفت آنچه بسیار است که در نیانم تو را در حال جوش تا اسلا
بیارم از دست و مقاله خامم در پیش روی تو شفاغی را از بر این نزد ختم آنست که با کردی اند که بزبان فصیح فرمود آن اسلمت فالک
شعب یعنی اگر اسلا را اختیار میکنم من شفیق تو میباشم شرفه را نیکو از فرمود پس ساکت شد پس از یکسوی با او ایستاد و دست بجای آورد
که شاید این بگوید راست باشد بلکه از اهل اسلا اختیار نمود بسبب برهان آنحضرت و ذکر آن در اشعار است در جمل او در شعر است
حسین براد نموده است مؤلف کو بدیع استبحای در بعد نیست **الراجح** بعضی کتب معتبره منقول است در فنی که سر میباید آنحضرت را بشا
میرند در اثنای آنرا در موضعی که از آنرا منبها مندی سید بر سر تکی خانه مردی از یهود بود که او را خردی میساختند و با او اسرافان
ملاحظه مینمودند که ناگاه نظرش بر سر میباید خضر افتاد و در آنجا میباید که سر میباید که این را به او در آن میفرمودند که
الذین ظلموا انقلب عقابهم یعنی انشاالله احوال متعجب شد بر سید اینسر کتب گفتند من اما حسین است بر سید پدید آمد که بود گفتند علی
ابطال است بر سید تارش که بود گفتند و اطعمه خضر محمد مصطفی میگوید گفت اگر در جلد از حق بود این برها از وی پدید نیامد پس کلام شهادت بر آنجا
نمود و عماره در مصر از سر خود برداشت و از آن قطعه قطعه نمود و خود این قطعه را در جیب خود نهاد و جاکش که بود سید بود خضر از آنجا آمد و فرمود
باهر از درم که این را میخواست خود خضر نماند جماعتی که موکلان در آنجا بودند و در آنجا که اینسر کتب که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
میکنی از کرم این اسیر دور شود اگر نرسد از آنجا که میباید از آنجا که میباید از آنجا که میباید از آنجا که میباید از آنجا که
در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
میست و حاضر شد و چون از کتب منقول است که جو اسیر در اثنای آنرا شام در هر عقلم از سید یعقوب عیسی از آنجا که در آنجا که در آنجا که
حسین حاضر شد و چون از کتب منقول است که جو اسیر در اثنای آنرا شام در هر عقلم از سید یعقوب عیسی از آنجا که در آنجا که در آنجا که
رسوئیت نمودند و عیسای بیاد شدند سرها شهید اگر برادر در شهر سکر دایند در این خرابی را در بازار ایستاد و طرف بجهت
میدان هر طرفه با کبار میباید از کسی سبب کردند هر شاد بود ما را بر سید انسر گفت مگر تو غریبی گفتت در روز بابتش در شد و در روز
حکامینیم انسر گفت جمعی از مخالفان بر پدید نیاید که داشتند اهل شام و کوفه ایشان از اقبل سائید اینسر که است که بر سر نیز میگردانند و اینست
که معنی اهل بیت استند و بر سید که اینجامه است تا بر ندر نام از آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که در آنجا که
برادران خردی که حسن است که باید بر پدید صلح کرد بر سید آنحضرت و بکشتار چه نام داشت گفت حسین گفت ما در ایندی بزرگوار که بود گفت خضر بن خلدان
چو اینکما از شنیدم در از نهان بر آمد بجانب هر چهار و اند چون سید چشمش با ما بر العابدین افتاد آن بهار را مقصد دید پس از مشاهده اینکاله
بکر بر آمد از نهان و جو انحضرت کرد و در انصاف بر آمد اهل نمود فرمود تو کبشی غرض تو در غریبه هستم فرمود همه اهل شهر خندانند تو چرا گریانی
غرض غرض نموی از اینکه من شمارا میبستم ای کاش هرگز با بنده من نیامد و شما با اینکاله که نمیگردم در عا که از قبیل خود درم الا کاری با اینجه
کارا نمیکردم که در صبح روز کار با ما اند انحضرت بگریه در آمد فرمود ایچو از تو است ایستاد ختم نور انحضرت هدایت کرد ای اقامه از آنجا که
خضر فرمود ایچو بر و بانگی که سر بدم دارد بگو تا از نورد ما بشیر و در نامرم نظاره او مشغول شوم و بعد از آن نظر نمایند خضر بر رفت و بیجا شغال
شرعی طایر نامعوی که سر خضر امام حسین داشت داد تا سر را پیشتر برد با بخت انحضرت آمد عرض کرد بابت سواد الله خدا دیگر نفر ما فرمود اگر کامه
زیادتی داری بر ابعورا ما بیاض بر فی الحال رفت از برای انخلدان اهل بیت جامه آورد و از برای انحضرت حبه عمامه آورد و در اثنای اینجا
خرد و فرزند اهل بازار را مد نظر بر نگاه کرد شهری انجوشن دید با جمعی از اشقیان که در سید از غیرت بر و حجت اسلا بجوشن آمد و بعد عا
مکب شمر گرفت و گفت ای ملعون بر کین اینسر کتب بر نرفه کرده و اینفرزند از کبش که بر شتر ایشانند دستها شمار بیک باد شمر نغره بر ملازما خود
زد که این بر نادید که سید که بسیار ملازمان با شیخ و خضر را حمله نمودند مردم شهر نیز سنک خشت بجای ای افکندند و جلد پیک
دین با جرح نمودند چند اینم باور سید که از یاد افاد و بهوش کرد بد مردم که آنکه نکرند که بر او را و اگر اشکند نشدیم شیوه که خضر بر چشم
خو را بار نمود هیچ کس را در حواله خود ندید پس خواست در اشد بیست شهید که در عقلم بود و خضر سلیمان سلخه بود و بسای از پیغمبر از آنجا
ملا و بود و چون با شهادت عمار را دید که سرها خود را برهنه کرده جامها بخور و چاک زدند و میگفتند خضر گفت شما چه بودید که مردم
اینهمه در طرند شهادت جو بکفتند رفت شایخا رجبا است زمانه ما میباید انان اگر از دشمنان ما ایشان را در دست ایشان خضر
گفت حاشا که از دشمنان باشم پس صورت حال را با تمامی از کف و جراحها بخور با ایشان نمود و با اتفاق ایشان بمصیبت انحضرت مشغول شدند
تا صفت خود ندانند که کاش در کربلا بودیم و جا خود را نشان انحضرت میدویم و انتقام از دشمنان ایشان میکشیم پس بر تمام ما خود را ناد
است صلاح خرد صد روزی بعبت نمودند و روز جمعه خردم نمودند و خطیب اقبل ما نیندند و از عمار دیدند و ندانند لا اله الا الله

فصل وازدهم

احد القوم الظالمين له يوم الدين الحسن در کتاب بحار شعی منقولست که دیدم مردی خود را بر پرده کعبه حبس انداخته میگوید
 خداوند امر ایستاد و منی بینم که مرا با منی من از کاه او بر سید کف من از مو کلین بر سر میا حضرت اما حسین یوم و پنج نفر نیز با من بود
 ناکاه دیدم که از نور مانند ابر سبک از آسمان فرود آمد بسوی من و جمع کثیر با من حاطه نمودند که در میان ایشان بود من و موسی علیه
 بعد از یکدیگر میزانشند که در میان بود پیغمبر ما و جبرئیل و میکائیل و ملک الموت پس پیغمبر ما را گریست سایر پیغمبران نیز گریستند با آنکه ملک الموت
 بشر ما آمد از نفا هم چهل نفر را بضر روح نمود پس خواست که مرا بضر روح کند که بر ما چشم عرض کردیم یا رسول الله لا مانع الا ما نجد سوگند
 که متابعت نمودم با فله انحصار در قتل آنجا و راضی نبودم بقتل آنجا حضرت در سوال فرمود ای بر تو تو نظر من بود که آنجا را بجای آورد و پیش
 کردم بل حضرت فرمود ای ملک الموت بضر روح و او را بد است که در روز بخورند که بر ملک مرا و گذاشت و من ملامت آن مکان تا تو به تمام آن
 نظر که نمودم **الف** از کتاب بحار از پیغمبر منقولست که من در روز کعبه مطهره مشغول بودم که ناگاه شنیدم از مرده با و گفتم که ای پسر خدا
 از حقیقت من چیزی بگو که اگر گناهان تو مثل قطران بدان و برکت خدا بر ما باشد استغفار ما بختیم خواهد آمد از بدی که کنده است در جواب
 من گفتم یا تو را خبر هم بقصه خود پس نزد من رفتم گفتم بدان ما اینجا نفر بودیم که با سر حضرت اما حسین ایستادیم چون شب شد سر مبارک
 در تابوت میگذاشتیم را طواف آن تابوت نمودیم و هر یک یکم شوی فها من سر نمودم و دستشندند من سر نمودم و چون تاریکی شد که گفتم شنیدم
 صدرا عدل را و بر فراز شاهد نمود دیدم در کاه آسمان کشود شد فرود آمد حضرت آدم نوح ابراهیم اسماعیل اسحاق یوسف ما محمد و انبیا و
 جبرئیل و ملائکه چند تن در یک آن تابوت آمد سر مبارک را بر او در و بر سینه خود چسبیدند او را بسید همه پیغمبران نه چینی که در آنجا پیغمبر ما
 بر سر مبارک میگریست سایر پیغمبران نیز میگریستند پس جبرئیل عرض کرد یا محمد خداوند عالم امر فرمود است مرا که اطاعت تمام تو
 در باره آن تو پس اگر فرستاد من را بر سر او و بجو که فوق آنرا تحت آنرا قوی تمام چنانچه بقول تو بود ام حضرت رسول فرمود آنجا جبرئیل
 از بر این با ایشام و قوی است در روز قیامت نزد حقیقت به وصلوا فرستادند بر انحصار بعد فوج از مارانکه بخند انحصار آمدند عرض نمودند
 که حقیقت ما را امر نمود است که این پنج نفر را بقتل آوریم حضرت فرمود آنچه ما قوی بدیعلی او بدیعلی ایستادیم که با خود داشتند و بدیعلی را
 و یک نفر از آنرا که قصد من نمود من فریاد بر آوردم الامان الامان یا رسول الله حضرت فرمود که در خدا نیاید نور از حوض شد بدان که نفا
 من خاکستر شد آنجا محاسن پس هر دو در سرها استر اشهر شام جمله از کرامات امامی که در شام واقع شد بدان که بنی امیه حاکم آنجا
 بنا بر نفس بعضی از علما غلامی بود از عبدالشمر بن عبدالشمس بن عبدالمطلب و بعد از او ازاد کرد در آنوقت در میان عرب متعارف بود که کلاً
 ازاد کرده افا بنحو اندند پس در آنجا میگریستند که امیه بن عبدالمطلب است و بدانکه سلسله امیه که شعبه پیشوایان است
 ای العاصم امیه و یکی بر یک معویه بن ابی سفیان صحیح بن زبیر العاصم بن امیه یکی هشام بن عبدالملک و از آن حکم برای العاصم بن زبیر و از شیخ
 مفلو که در این آیه مذکور است و ما جعلنا الرویا لک ان یناک الایقنة للتاریخ الشجرة الملعونة فی القرآن و نحو تمام فرما از یلم الاطغیاننا
 کبر ایضاً امیه شنید اینه نگردانیدم انجور که نمونم مگر از ما نیز و امتحان کردم هم چنین شجره ملعونه را که بنی امیه اندلسطنت سکونندادیم
 مگر از برای از ما نیز و امتحان کردم و نحو ف نمودیم ایشانرا یعنی بنی امیه پس یا نکردم مخوف ایشانرا مگر ضعیف بسیار و سر کشته بیرون از حد بعضی از
 عرفا از نفس ظاهر گرفته اند پس در این معنی بکن معویه هم چنین انبیا را بر بد الظالمین الا حصار اللهم العین امیه طایفه الوخف و انیکر داشت چون
 انکاران از صومعه راهب و نامشند که سجد گفتم که میفرمیدم که ناگاه صداهای آهنگی را میشنیدیم که میگفت ای جوانه قتلک حسیناً شفاعت جان
 بوم الحنا بنحی یا امیدا رندا امته که حسین کشند شقاقت او را در روز قیامت غصبو الاله و خالفو و لم رجوع بوم المطحقم بعضی از مدعیان
 نمودند او را و دیگر در روز قیامت با او میدانند الا لعن الاله بنی یار و اسکنم حقه فی الغدا لعنتک من زندان زیاد و ساکنان بدیشار
 در غدا بختیم سهل بگو چون انکاران این اشعار را شنیدند جرع شدید کردند لب لیسانه من فریاد بر انقوم یاریت و امتحان چون نری یک
 و مشور رسیدند صداهای آهنگی را شنیدند که میگفتند اس زبیرت محمد و وصیه بالزجاج علی فناءه بر رفع یعنی سر زبیر محمد و وصی او امیر ما
 ان سر نور را بر سر نری بلنگ نمودند و المسکون بمنظر و مشهد الا جائع منعم و لا منفج یعنی مسلکنا ان سر نور را میبندد که از ایشان جرع
 نمیکند دلش بد دنیا بد کفک بمنظر العیون عیون اصم زد نک کل آن تمع چشمها کور باشند بنظر نمودن بسوی تو و گوشها باشند شنیدند
 تو ما و وصیه الامتات مالک ربه و الخیر منک مضمع نیست مبنی مگر اینکه تمنا دارد که محل قبر تو باشد معوز لا اله الا محمد و عدل زار البریه
 تکرع ابرامع نمودند از آن جمله و کمر کانصلی از ان ابریا شامند عین علاها کل فیها تعرق و ید تصالح بالبریه قطع جتی که همیشه سر است از سر
 شد و دستی که همیشه مردم با او محضاً مینمودند قطع شد از حضرت امام محمد باقر منقولست از پدرم حضرت امام زین العابدین بر سیدار کفایت
 ایشان نیز بر پدرم و سر برهنه سو اگر بودند از عقبی تارند زنده در آن بر دور ما حاطه نمود بودند هر یک از ما که میدیدند اشک از دید
 ما با هم میشویند بر سر ما میگویند چو با شما مار او را در دشمن نمودند ملعون نادار و اگر با اهل الشاهولاء سبا یا با اهلید اللعون یعنی اهل شام
 ایشان اهل بیت ملعون مؤلف کویا ایضاً ملعون و کلام مفسر جزای وصیت است که حضرت با ایشان نمود است رایه فل لا استلام علیهم الا المودع فی القبر

تفسیر

تفسیر

تفسیر

و در روز عید نوروز در آن روز
بوی خوشی در خانه بوی خوش

یعنی بگویند که در روز عید نوروز در آن روز بوی خوشی در خانه بوی خوش
علی بن ابی طالب که در روز عید نوروز در آن روز بوی خوشی در خانه بوی خوش
داخل شام نمائند از راهی که نظر کنندگان در آن راه کمتر باشند و بر روی موی که بر رها با و بگویند که هر هزار از میان اسیران بیرون نماندند و در میان
کثره النظر الیها و سخن در هذا الحال یعنی تحقیق ما خوار شدیم از بسبب این نظر بود مردم بسوی ما و حال اینکه ما با این حال پیشتریم پس آنرا شوی از
کفر و سرکشی است نمود که هر هزار بالای نیزها گردند در وسط نماز داشتند و آنرا از آن اسیران از راهی بود که تماشا میانیان پیشتر بودند تا آنکه
ایشان را وارد نمودند و بر روی مسجلی که اسیران را بخوار و امید شدند نگاه داشتند و صاحب نماز از دیدن آن با خوار و سحر و اینکند است که گفت من
زیاده بیدار بیدار بودم در غرض آنکه عیب و شرمها افتد از آنکه در یک با اینها و از آنکه بسبب این مردم را ملاقات نمودم در فرج شامی بودها
در بیخها و آنچه بود و زنان با نیک کردند بدینها و طبها بچه عیش و طرب و این منتهی بود که آنرا اسیر بودند آنرا انجام کرده بودند و در آنجا
برای نمودن بودند و بیرون از آنجا و در آنجا بودند که کوهها و بازاریها بر سر بودند و خوراک با حسن و لذت که در آنجا
و شادمانی نمودند و میخندیدند پس از بعضی رسید که گمان میکنند که بچه شامی است که در روز نماز و نماز کنند گفتیم بچه سبب مردم است
و خوشحالی نمایند گفتند یا نون بچه که معرفی بحال این غریبی که گفتیم بلی چه چیز نمود گفتند از برای این با نفع علی می شد است گفتند انفسه که
گفتند خروج نمود و بر او حاجی روزی از آنجا جبرئیل او را دید که گفت آنجا جبرئیل است که گفتیم حسن علی است که گفتیم حسن علی است که گفتیم
اری گفتیم ان الله و اتا الیه اجسوا انفرج شاد و زینت از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
پس گفتند مردم محافظت نمایند خود را از تکلم نمودن اینکلام و جان خود را حفظند که احدی نیست که حسین را بدینکلام نماید مگر اینکه کردن او را میخندیدند
خز و اندک ساکتند و میگویند در روزی که در آن روزی که با یکدیگر سخن میگویند من گفتند با شیخ نزال امر ایبا الشیخ تور از این بیستم
گفتم منم سهل بن عبد بن محمد رسول خدا مشرفا گفتند ای بعد از آنکه اسامی خود نمیداد و در بین مردم مرفوع میسر که در میان حسین که عمره بخوانند
میانند از برای این که گفتیم از کدام روز و داخل میکنند اشاره نمودند و از آنکه در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
منتهی علمدان طبالان و علمها و طبها را داخل در آن روز نمودند و میگویند که سر آنحضرت را از آن روز و داخل شهر مینمایند پس در کنار
ایستام و ملاحظه مینموم که هر چه سر منور و آنرا دیگر میارند و در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
بر سوره ناسبند لواء منوع الشایع یعنی بری بر داشت که سن او را کند بود علیه اس من استه لئاس و چهار رسول الله یعنی بر سران کبریا که
شبه ترین خلق بود رسول خدا و نور از دهان آنحضرت بر آید منتهی ساطع نور مانند سوزن و آنرا میارند که حضرت با صاحب بود و ظلمت علی و
و قطعت الطهار علی بکائی و بجنوب یعنی بر طبایع بر روی خود لبها سخن خور با باره کردم و صدای بگریه ناله بلند نمودم و گفته و آنرا بر روی کفار
دور از وطن که کسی آنها را گفتم نمود و آنرا بر خدای بگریه بر خدای چسبید بر خدای میباید که محو محضنا کرد بدیاری سوا الله کاشکی و بدینا که سر حسین
در بازارها میدشوی میگردانند و خرد خوراکی که با کربانها را در دامان بدین بر سر آنسو نمودند و نظر میکنند برایشان آنرا کجا است علی بن ابیطالب
که شمار بدینحال ملاحظه نماید بعد بگردد و هر که صدق است که از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
فرج اشغال بسوزد بلند او از ایشان و کثره از دهان مردم که ناکه از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
واعلیا و احسنا و احسنا الوارثیم ما حلنا من الاعداء یعنی اگر میدادند که از دشمنان چه مصیبتها بر ما وارد آمد یا رسول الله بنالک سالی که تفریح
اسای البصیر و انصای یعنی بر سوزن در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
از فشار عجز با بروداد و نوحه آنجا در چنانچه بود که در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
بر اهل بیت وارد آمد از خلاص طلبم اجر مصیبت خود را پس بر روایت مناب نیز یک از آن که پیش از آن زمان بود فرم و عرض نمود یا جابر بن عبد الله
ای خیر تو کیستی پس فرمود انا سکنه بنت الحسین یعنی منم سکنه دختر امام حسین عرض کرد من سهل بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله
ایا من حاجتی داری آنجا فرمود اسهل قل اصعب هذا الرأس ان یفقد الرأس ما من حاجتی لیشغل الناس بالنظر الیه ولا یطروا الاحرام رسول الله یعنی
بگو یا نکسی که سر بگردد سر را پیش برد و از میان آن زمان بر روی مردم مشغول نظاره است و نظر نماید سوزن خدای سهل میگوید که
التغی رفتم و گفته نوحه حاجی دارم چه صدمه شغال سر علی ملا از من بگریه سر بگریه از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
نیز با باز گفتم بحال انعلیا اجنا و عرض نمود منم لکن من حنا اخی یعنی یا حاجت بگریه فرمود علی دفع المینا شیشه را از آنجا این در آنجا این در آنجا
چیز از جابره نابد که خوراک پوشیم سهل میگوید پس عماره خوراک با نطق مردم و بگریه از آن زمان قطع از جامه هاشمی را ادم پس بر روایت منتهی
فامه محلی اگر فرم و دانم که در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
من انت ایها الرجل الی یسلم علینا الحدیث من ذل الخیر سیدنا الحسین یعنی تو کیستی ای مرد که بگریه بر ما گریه از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا
دست خستین را عرض کردم ای سیده من مردی هستم از شهر و در اسم سهل و بگریه از آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا این در آنجا

و در روز عید نوروز در آن روز
بوی خوشی در خانه بوی خوش

ما را از این
باید ما بعد

خدا را
باید ما بعد

ما را از این
باید ما بعد

در وارد و در کلویش که زد که نزد یکدیگر روح معقل مشران یک مظهر شریف در از نمایا بد کف ما یک یک یعنی چه چیز نور بکره در آورد است آنکه
 فرمود کیف ما تنگی من لیسر لها ستر شتر و حتمها و زانها اعنک و عن جاساتک یعنی چگونه کبره نمی کند کسی که نیست سائری از برای او که بسو شاندر و خود را
 و سر خود را از نور و از اهل مجلس قوفکی اللمین یعنی سرائعین بکره در آمد و گفت لعن الله عسکرا الله این زیاد ما اقوی قلبه علی الرسول یعنی خدا
 لعنت کن از یاد را که بسیار قوی و منتهی است قبله بر او رسول خدا موقوف که بدست خود از خود یاد از عسکرا برسد اما آن شخص که در مجلس خود
 امل را که در دنیا و همته از فتنه استید الحجرا گفت است او کفتم اینکه ملا نور است که سینه خوانو یکی که در دنیا و همته از فتنه استید الحجرا گفت
 خوانی این بود که محض بر سید انبیا یعنی بکره در آمد و گفت سخن سینه خوانو از این که اول مراد بکره در آمد تا عسکرا است من نیز که سینه از خوانی
 شد مصیبه الحسین اعظم المصیبات انحصاراً من مصیبتها عالم عظیم تر است و شد شهرت در جمیع عوالم و در مصیبت انبیا که مان سینه بر اندازی آنکو
 بسینه خوانو گفت بسینه بد تو کفر نور زید حق من قطع نمودم در من و مناعه کرد با من در سلطنت من و کتبت سینه یعنی سینه بکره در آمد و فرمود
 ای زید خوشحال باش که بشنید من را که آنجا مطیع خلد رسول بود حتم و در خواند بسو خود و آنچه نمود و سعادتمند کردید بسما و بدستی که از آنجا
 تو ای زید ز من حتمه مقابله که سوال میکند از تو ای عملی که بر تکرار شده پس محبتاً ما جو سوال حتمه و کجا است برای تو جو این اشقی بر کینه گفت
 اسکتی با سینه فمکان لامیک عتق حق ساکتی با سینه از برای بد تو حقی نیست چون اولد الوان حتمه بلاغت شریف زبانی غیر محمد مصطفی را
 ملا حتمه و قوتی رجل منجم و قال یا امیر هب هذه الجاربه من الغنمه فتكون خاصة عندک پس بر در از طایفه بر زبانه حتمه گفت ای امیر از غنم این
 زخر این بعضی یعنی سینه خوانو را اما اینکه حتمه من باشد جو آنقدره عالمنا اسم کبریا از ان ملک حتمه سینه خود را بفرمود علی انجام کثرت
 و گفت یا عتق از رسول سوا الله بکونون مالک الادیعیا یعنی بچه جا یا میشود که نسل رسوخدا مارک اهل ان ماسودام کثرت ما معو میسود فرمود
 اسکت یا کعب الرجال قطع الله لسانک و اعی عنک الیسر بدیک جعل النار مقبول یعنی ساکت باش ای احمق زبانی که مان خدا قطع کند زبانتورا
 و کور کرد زبانتورا و خشت نماید و در عقدا و بکره در آمد ترا را اما کانون اولاد الابدیا لا یكونون خلد لا اولاد ذعیبا یعنی بدستی که اولاد
 پنجم از حد کار اولاد نامیسود او میگوید بخدا سو کند هنوز کلا آنقدره با تمام بر سید بود که نفر آنجا سوخته سینه بکره در آمد و شد بر انبیا
 نفری که با کور بود پس ام کثرت جو از انبیا از انبیا ملاحظه نمودم و مود الحکم که حتمه تعمیر فرمود از برای تو عقوبت باطل از انبیا پس انبیا که
 منفر حرم رسول الله شود پس برید ما معو و رایت الی حتمه سر من خود را بلند نمود و بجا نام کثرت نظر نمود و گفت کیف ایشان مکنی الله منکم یعنی
 دیگر که چگونه معتمد کرد و در خدا بر شما ام کثرت فرمود با بن الظلم یعنی بی طلبی یعنی بوسقیان بر آنکه عسکرا غیر ما معو در دروغ که شفاعت نمود
 و آنحضرت مخطوطه عسکرا سنا بر ان هافر و اعرض عن هذا رضا الله فال یعنی از این سخن اعراض نما که خدا بشکند در هر تورا و کور کرد زبانتورا و
 شد بکره در آمد بلای تورا یاد بک با ما معو ای بر تو ای ملعون هذا اما انک و سائک و راه السور علی من الخدر زبانت رسول الله علی الاقناب بعد و طایفه
 البهمن البر و الفجر و تصدق علی من اليهود و النضای یعنی اینها کثیران و زان توان که در عفتت ما مسود بر زبانت رسول الله بر زبانت شتر ارفه
 سوارند نظر میکنند بر ایشا بر و فجر و تصدق علی من البهمن و النضای فطر البهمن زبانت یعنی بر بد لار انظر توبان باره من سیدنا انظر
 غضبتنا چون عسکرا در بن العاص ایضا الشرازان پلید عا ملا حتمه و حیا نمید که انبیا و تصدق و قتل ام کثرت از جبار خواست سر ان بجا ای
 و گفت ان الذی کلمتک لیس شیئاً اخذت من فک غصبه یعنی نیکلام ام کثرت تو کف نیست ان نوع کلامه که فکنا مواحد نوشو نسبت با آنقدره بر
 غیظ و غضبتک پلید ساکر کردید شیخ مفید با ساندان فاطمه خسر سید الشهدا را و انبیا که است که آنقدره فرمود جو تارا در پیش روی برید نشاند
 جو نیز در آنحال را مشاهده نمود اول بر حمار رفت نمود من بختر خوش نظری بودم چون نظر اهل مجلس بر بد نیبا با افتاد شامی سرخ مو از جبار خواست
 و گفت ای امیر المؤمنین هبک هذه الجاربه یعنی بچه جا یا میشود که کبره در آمد و گفت و ظننت ان ذلك جبار ظم یعنی چون اینکار را
 شنید باز در آمد و کما نکردم که این عمل جبار است ان برای ایشا فاخته بنیبا یعنی بنیبا الفوجا مهاجم خود زبانت خوانو زکفرم و آنقدره
 میدانست که ای عمل نخواهد پس انبیا بد و در امتوجه نشای جاهل نادان کردید فرمود کفتم کثرت کلامه که فکنا مواحد نوشو نسبت با آنقدره بر
 در نیک ای عمل جبار نیست برای تو و نزار برای بر پلید برید پلید غضبتک یک گفت دروغ گفتی بخدا سو کند که ای عمل جبار است از انبیا خواستیم
 هر چه عمل خواهیم آورد پس آنقدره در زبان ما با فرمودن بخدا سو کند که حتمه یعنی از برای تو جبار زبانت نشاند که ان کلامه ما بد در و بفرمود
 دین ما متمدن شو جو انما معو عسکرا از انبیا که انبیا شید غضبتک غضبتک فرمود و شروع بجهت با معو و با بکره در آمد و در آنوقت ابار و بر من حتمه
 میگوید پلید و برادر زبانت بر زبانت جو انظرو اینکارا ناصوا از انبیا که اولوا الالبنا شنید انبیا شید الله خود نکند بر با معو سنا فرمود
 تدا الله و در انخی گفتت جدک را بولان کفتم مسلماً یعنی بدین خدا بدین برادر من هذا یا فنی وجد پلید که استما یا شی یعنی مسلماً یعنی منبیا که
 و افتر با آنقدره صد و صفا زبانت برید بر جفا کفتم کفتم یا عبد الله یعنی دروغ گفتی بدشمن خدا پس ان پاره بن فاطمه زهرا که جواب انبیا بیچاره
 نادان است عمل شد کلمات بر سر و افتر زبانت بر جبار بچیا انبیا طلبتی نیست بر من مگر می که شد ظالم برستی که زبانت نشاند هر چند که خواهد
 مطلب حقی را بان ناپاک علی الاطلاق بقها انما معو از غلظت معا انفر متعلا بسکون و دارد داری زبانت خواست بعد از اسماع ان خردان از ان

جلسه پنجم

نکته و جوان فرمودند امیرتسم خانما و تقی سلطانک یعنی تو امیرتسمی که دشنامتند از روی نام و نام و مقهور و منشی شخصی با سلطنت خود
از روی دل و بر کما که استحقاق یعنی که با انزال عیند جیامو و سا که در بدین نشانی دان بر تیر و دیگر اعزاء نمودند از او گفت همه هدی الی اریه
یعنی این خیر بر سر من است یعنی بر زید باشای گفت عزیزم که الله که گفت قاصدا یعنی در شوخند نور آمدند و بعد بر رویه ما میتوان شای نادان از روی
به آنها رسید من صد الجار یعنی که زید بد لغز گفت هدی فاطمه زید الحسین و نیکت نیست یعنی بر خضر فاطمه خضر حسین است از نیکت خضر علیه
شای گفت حسین بی فاطمه و علی ایضا البت زید گفت پس شای گفت لعنک الله یا زید خدا تو را لعن کند ای زید عترت پیغمبر خود را می کشی و ذریه او را
میتا و الله ما نوقمت الا انهم سبی الرزم یعنی بجد استو کند که کان نمودم که ایضا شیر و مکر پس زید عیند باشای محبت سعید گفت بجد که تو را با شایطی
خواهم سخن بر سر نمود تا کردن نشود میسور از زید من مبلغ الکرا فالیا من التقی بان بینه بعد عین نیکت یعنی که خیر کند جلد کرا را که صاحب طوف
و صو و تقوی است که در نیکت الی بعد از عین نیکت کشند و ان زید المفاصیر الجناحنا علیه التور و تسک و ان بنی الزهره و نیکت جود هم للناس
او بید یعنی کجا و اسک زید و خضر ان زید رقصه شهادت و خیمه عالیه بنشینند بر دها با او زید و خضر فاطمه زهره را در میان رسا
بگرداند مردم با شایطنظر ایند اما غیره هندک بنا محمد یلا خط من الناس و الاخذ الزرا با صاحب غیر نیکت خضر اینها خضران پیغمبر نیکت که در مان زید غلام
کنند برایشان نظر می کنند باری این با وجود زید در مجلس زید ایمان ان ناکسار و رایه الخ حقیقت سر من تو مطهر قلده عالمیا حضرت اما حسین را و او
مجلس است با هم نشانی نمودند در وقت مران محکم در مجلس ان بد شیم خاصه بود پس معلوم بد جانب و در کمرن مینا ان حضرت نظر من تو و عیند استحقاق
استم از زبان نارسانجو می گفت بجد از زید که نیکت و زید ان الاخر کما لاجف نور زید ان شفقت سر من المحسین یعنی بجد با خوب سکون
دفعه که در یک نواست چه بسا خوب نیک و سر خج که در خدمت نواست که کو با زید کس خیرست که بر خند نیک که از شانه اند شفا دارم نفس خود را از عین
خو حشر علی خلد نماید البشیرینا که انفا سوسو کینه بد بان رخواستند عالمیا چه نوع هدی از زبان زید خج سیکو یک با نیکما من عرفان داغ جلد
بر قلوب و بجا وارد میار د بار دهل میگوید که از جمله استخاصی بودم که وار در مجلس خضر از ده شد مامل اخطه ما هم که زید پلید با سر مینا ان فلو شجند
نوع رفتار مینا اید اول ان بد نیکت سر و در استم که انسر مطهر با بنو نیکت محاسن منور من رمانه کند چندان در کما با خند اول سلو است انیکه متین
انرا زما را که احسان است خج و شاد را بر شای و نیکو نیکت مینا بعل آورد و با شند قلبه در عالمیا کما بود باشد داشت یک عجز از جو نیکت
دیدگان و نواست با شندای بقا مطلوبت شوم با عیند و ان پلید استم بود که بعد از شستن انسر مطهر شازد انجاس نور است نور در صفا طرا
بکاز از بد نیکت یعنی بر او پو شاند بعد از غور زمان و غم در دوز او زید چنانچه سحر و انیکر است بر رویه مفید چونها را در پیش روی ان پلید
که از انجمله یوس منو خضر عالمیا حضرت امام حسین است سر زید زبان بر ده خج این اشعارا بیان فرمودند فلوها من رجال اعره علینا هم کافوا الحق و انکم
یعنی مشکافه وسط سر ان که گوی بود در او ایضا بنو ندنا الی و اهل عقوب و محبتی حکم برادر من ان حکم ان اشعارا میان نمود و لایم با دن اللفظ
قرآنه من ان زیاد العبدی الحسب الی و علی یعنی سر که بر ده شد رقب کوفه زید بکر است و او حقیقت قرآنه و خوشی از پیر تا بنده که صاحب است است
سایا امل الحسب نیک رسول الله لیسر لسانل شام کرد امیر نیکل او بعد بکما است و از بر اید خضر رومو خدا نیکت پس زید پلید دستی بنیست محبتی حکم
زد و گفت ساکت باشای بقا سر منور انمطو که در کمال ادراک و شعور بود ای ابر او چه در شد مامل اخطه این نوع کما از ان پلید بر اهل بیت چه رسید
از ظلم ان عیند با خج و انمطو عوف بر رویه مینا و انسر مینا کرد در پیش رو خج کذا است زمان زید از در پیش من خود نشاندا انیکه اندلسو خجکا نظر نمانند
نسر منور قلده عالمیا خج نظر مینا کسید شجرا بر انسر مطهر فناد بعد ان نظر دیگر هیچ کله جو نیکت ان اول نفرمودند کما جکر کما بیکه از شاره ان
نظر بر شده بود فناد فرمودند خج نظر منع رنج و تعب علیما خج از نیکت سر منور برادر با جابر بر شرافت صبر طافه و از دست داد و کبریا شعور با
نمود و بصوسوناک مینا اید میفرمود یا حسین یا حبیب رسول الله یا زید که و منی یعنی ایچین ایچین سو خدا ایقرن نفاطه زهره که سید کلده
ایقرن نفاطه محمد مصطفی را و بگوید که بجد استو کند که سید ان پاره من فاطمه زهره اهل مجلس ان بیجا بکر در امل و زید عیند کما بود
و اما خضر است سید الشهدا فاطمه سکینه بر رویه فصول الممه بادل بر شرب در صمد دید انسر منور بر امل نیکت فاطمه و سکینه تطاولان لنظره
الی الی بر یعنی پس فاطمه سکینه کرد خج خج را می کشید که ناظر نمانند بر سر مینا ک بد خود و جکر بر پلید سر عیند انما یعنی زید پلید جو انجما انرا
از اند مظلومه بدل سخن تراز سنکس ان شد شاره قلبش ان جمله نرم کرد بید با نیکت انسر مینا از ان ایشا مینو نماندا انیکه اندلسو خجکا نظر
بر سر منور انقلده عالمیا نماندا که ناکه نظر انند مظلوم و نکاب بر سر مینا ایضا انفا که از شده در دوا اله برده صبر در دید و صبر کشید و سلا
بکر بی زاری بلند نمودند جو زبان زید خضر انمطو صفا شوی انند مظلومه شنید کسب بر اند بنیمه و لوله و شوشه از ایشا پلید شد
بر رویه مفید یعنی هاشم زید خج زید پلید بود و جو انمطو با انها مامل اخطه نمود شروع کرد نوحه زار نمود بر خجاستد الشهدا و میفرمود
یا حسین یا حبیب یا سید اهل بیاه یا بنی خج ایچین ایچین خج بر شای زید اهل بیت لسا ایقرن نفاطه محمد مصطفی ایقرن بر یوز نان
بیتا ایکنش اولاد ز نار او میگوید کما که ان نوحه زار بر شنید بکر بر امل لغت خدا بر ان بیجا با د که از خدا و رسو او شرف نمود و مینا
انمطو وارد حضور خج و انمطو در مجلس حاضر نمود و بر و انی چون نظر اهل بیت بر ان سر نفاذ خج روشن بر آوردند و شورش کشیدند ناله

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

خبر از حضرت زین العابدین علیه السلام

و انظروا بر او در سینه خود و او نفرمود با این بایسک هدا یعنی ای زینب ای احوالی میکند تو را این عمل پس از نرسن کالب بروایه منافی نمود
 بسره باک الله الغالب بزبان بریده خوب جقد شنی که داشت گفت کیف ایست یا حسن یعنی چگونه دیدی حضرت را که از یحیی بن یزید
 بروایه ما هو جوخیز را تلبسید بدین خسته کیده خود را و جوخیز را بر داند نشانی ای انحصار که سید جوانان بخت بود میزد و اظهار کینه در پیش خود
 مینمود و این معنی در صورتی است که عبات حدیث نیکت بانای و نقطه باشد چنانچه در بعضی از نسخ موجود است و عبات حدیث نیکت بانای نقطه
 باشد معنی حدیث نیکت ان باید عیندا بخوبی خبران داند نشانی ای انظور امیشکت چنانکه در بسیاری از نسخ موجود است و این عمل اظهار
 و کینه خود را مینمود بلکه بروایه مناسبت با نعل کفانه خود انحصار فدهم را با حدیث بدان منزل نیز ان خود اظهار نمود و گفت بوم بوم بدر یعنی آمد
 در مقابل بد زبان است که در آن روز حیدر کران را بر حضرت پروردگار اجداد و مشایخ اشرار انقدر ابر بلس الوار فرشتا ایگانه دستت شل شد که خبر
 جر لغتی بدل مازمه شیعبا گذاشتی و چنانکه انصوری با جوخیز را ان خود تبت نمود بلکه ان معوی به ادب و آیه منتخب بعد از نشانی ای ان معنی غایبا
 بخوبی خبران زهم میکسور از خون ندران انصوری محبوبیا مینمود بلکه بروایه ان نکت جهاد در حیدر زدن ندان نشانی ای انقدره عالمیا مشاهد نمودن
 صفات و توضیحات لبها انما و نشانی منو حصر را گفت حاکم الله یا حسن لقد کنت حسن المصطلح یعنی خدا نور انجه کنده ایچسین بیبا خود شربت دندان
 بود ابوزره اسلمی بن یحیی از ان بد بخت شقی ملاحظه نمود و فرمود بحک با بزبان نکت بفضیلت نغم الحسین فاطمه زوی بر نای یا میشکتی بخوبی
 خود داند خستین فاطمه را انکه بعد از این النبی بر شفتش ایاه و ثابااه اخبر الحسن یقول انما سبنا سب اهل الجنة فضل الله فانما کما انعم الله
 له جنتهم و سائت مصیبر یعنی شهاه میدهم که بید سوگند را که بمیکند ندان نشانی ای انظور و برادرم و حسن و میفرمود که شما بزرگ جوانان
 اهل بیت خدا بکشت کشنده شما را و لغت کنده او را و میباید کرد انداز برای او جنتم را و بدارام کاهیدت جنتم پس ان معوی شربینت انیکار در غضب
 و امر تو با خراج انم در پیر فخرج بیجا پس انم در پیر نیک دلیرا کشتار کشان بر دوزخ مجلس الطبعین کشید پس انم در کوی ادب و آیه منین بعد از زرد
 دند نشانی ای ان معنی عرب و کشور با انجوب الله لب مبارک را شنید صبح و بانک یک نفر را که بر بالا ایقصر ان بی نیت شسته بود و بانک میدا و صبح میکند
 پس بزبان بد خود اشعاجتک بیبا نمود صریح است در کفر و نفاق انم در دوان اشعایفت با خراب البین ما شکت انما انما امر افذ فعل یعنی اعراب
 انچه میخواهی بگو که نو نوحه میثما ابر را که عمل امانت کل ملک و نعم زائل و بیبا الله با بعین دل یعنی هر ملک خوشی و نیاز اهل شوق است دختر دنیا
 بار میبکنند بدلتها از ابله این نشانی ای شهاه شهاه جرح الخرج مع وقع الاسل کاشکی مشایخ من که در دوزخک بد حاضر بودند در این مکان حاضر میشدند
 و میدادند جرح طایفه خریج که جایز سوگند را اسلامینا میدا که ناشه شده است جرح ایضا از وقوع خریج که حاصل شد است که نزهت در جنگ احد تو بود
 ان بلب مخصوص از بزبان پوجه است بر انکه انجماعه تصریح نمود اندا که بلب از ان زکر بلبت شاهد بر ان مطلب که گفته است جرح الخرج طایفه خریج که
 نمودند از حضرت امام حسین و مناسبت بود که بگو در جرح بی هاشم من وقع الاسل و در کفران بلبند انفرح کافیت که نمود این بیت را ان مقام خصوص بعد از
 اینکه بلب بلب گفته است حلوا و استحلوا فرحانم فالوا با بزبان لائل و مراد ان بلبند نیست که چنانچه کفار در جنگ احد بقتل آوردند بسیاری از صحابا
 و سوگند با انتقام کشتگان خو که در جنگ بد کشته شدند بودند من نیز انقا مشایخ کفار خو را که از دست علی بر جیا کشته شدند و کشته شدند از کشته شدند
 انما خیر خلاصه معنی ان بلب نیست که کاشکی مشایخ من که در جنگ بد کشته شدند از دست علی بر جیا کشته شدند و کشته شدند از کشته شدند
 نزد من حاضر است چون بود در اومبر و ان مشایخ من و از هایشان جوخیز را انجو شالی بلند میکردند میکشند ای بزبان شل شو که جوخیز انتقام ما را از فرزندان
 قائل ما کشید و ان عصبه را از امار بود فدا فلنا القوم من ساداتهم و عدلناه بلبند و اعندک یعنی کشته جماعتی از بزرگان بنی هاشم و انبوا اعدا
 در مقابل ان عصبه بد قرار دادیم با هم برابر کردیم و ان حدنا النار من اعدائنا و فلنا القوم من ساداتهم و عدلناه بلبند یعنی کشته جماعتی از بزرگان بنی هاشم و انبوا اعدا
 سوا شجاعا که مطلقا بود تا انیکه جراحی که بر کسی میراث ان میباشند حد ان لو انتم من بیبا اعدا کان فعل یعنی نیشم من از جنگ که بلبند جوخیز
 ان عصبه که جد بزبان کشته انتقام نكتم از اوله و لعل که بسبب ان عملی که مشایخ کرد که انشان از جنگ بد احد بد کشته شدند هاشم بالملك و لا
 خبر جاد و لا وحی ل ملاحظه نماید که انکاف از سگ کثر چگونه کفر باطنی خود را اظهار مینماید از پچی باز بگردن فرزند هاشم بملك یاد شاهی
 خیرک مل است بقوت ایشا و نه وحی تا سما ناز شد است بروایه ابی مخنف ان اشعار انیرت انمود لغت الله علیه ان بکر احمد فدا حمار سراقلم
 القتل علیه فدا حل یعنی اگر بجد در قلم الا یا بجمیر سئل بود است هر چه اقل او را و بر او را و امد یعنی انحر و کنا و الا ایام و الا
 الدول و مانند بلبم در دوزخ و انچه است و زکار که در دوزخ بعضی ضرار در دوزخ بعضی از امامان و شهاه بنعمر و اولاد او دلیل است و سعادت
 و بود در دوزخ که دلیل است نکت تونه بر معان و در علی بن ابراهیم که نفسی بر و در عافیت شهاه معوی بلبند با بعد از بلبت من خدا از ان بلبند
 نمود است که انک الشیخ اوشا فاتبعت الشیخ فاما اقل سئل یعنی شیخ را وصیت نمود که باین شعر عمل او دم بر او رود انچه بر او کفر افس نمود بود ان
 انما ان ارد که مراد ان بلبند از شیخ بلبند شد باشد که در خلیه و ان نمود باشد بقتل حضرت امالمحب و احتمال ارد که مراد از شیخ عمر بن الخطاب باشد
 که در نامه طویل معوی به نوشته بود سئل و استیسیا ایضا از بزبان بلبند نامر ان عبد الله عن معوی در وقتی که بطایفه جوخیز امام حسین
 رفت بعد از انکه بزبان نامه انصود نمود ان احوال زردان بلبند بر آمد کج مینمود ان عصبه بسبب کشته شدن حضرت حیدر بن مامر انبل از مجلس ان اواد

انما انما انما انما

